شماره ۲

دوره اول

دوشنبه ۳۰ مهر ۱۳۵۸

بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

صنایع روستایی ایران
هوشنگ پورکریم
صفحه ۷

نزول‌خوار
پرویزشهریاری
صفحه ۵

درد واقعی است و درمان می‌خواهد

درنخستین مرحلهٔ انقلاب ملی ودموکراتیك ایران ـ زیر پرچم اسلام نوگشتهٔ انقلابی ـ حکومتی غاصب وستم پیشه ، حکومتی دست نشاندهٔ امپریالیسم وکارگزار سیاست‌غارتگرانه و جنك‌افروزانهٔ آن ، سرنگون‌گشت . قدرت ، باپشتیبانی توده‌های میلیونی مردم وپیروی بی‌قید وشرط‌شان از رهبری ثابت‌قدم و سازش‌ناپذیر امام خمینی ، به دست نمایندگان سیاسی ـ مذهبی قشرهای سرمایه‌داری میانه‌حال وخرده‌بورژوازی ایران افتاد واینك هشت ماهی ازاین دست به دست‌گشتن انقلابی قدرت می‌گذرد .

باپیروزی انقلاب ،کوهی ازمسائل و گره‌خوردگی‌های دشوار دربرابر ملت ماسربرافراشت‌که حل آن مسائل وباز کردن آن‌گره‌ها همه به‌یك‌سان فوریت داشت : سرکوب بقایای ضد انقلاب ، خنثی‌کردن توطئه‌های امپریالیسم ، خلع ید اقتصادی وسیاسی سرمایه‌داری بزرك وابسته ، جلوگیری از فرار سرمایه‌ها ، به‌راه‌انداختن چرخهای اقتصاد ، تجدید سازمان ادارات ، پاکسازی ونوسازی ارتش ونیروهای‌انتظامی، پاره‌کردن رشته‌های وابستگی سیاسی ونظامی باآمریکا و متحدانش ، پی‌ریزی برنامه‌های رشد صنعتی وکشاورزی ، مسئلهٔ زمین ، روابط‌کارگر وکارفرما ، تعمیم‌آموزش‌وپرورش، تامین آزادیها ، رفع ستم ملی ، اعمال حاکمیت مردم درانواع شوراها وسازمانها و همچنین ده‌ها مشکل دیگر . همهٔ این مسائل می‌بایست درجهت خواست توده‌های ازبند رسته حل گردد ، واین جز به‌نیروی خوداین توده‌ها و همکاری‌آگاهانه و سازمان یافته‌شان امکان‌پذیر نبود ونیست . درك عظمت‌کار و سنگینی باروظیفه ایجاب می‌کرد که امکانات مادی‌ومعنوی ملت بسیج‌گردد و همهٔ نیروهای مثبت فردی و جمعی ، همهٔ گروهها و احزاب رهسپر راه انقلاب ، درامر بازسازی جامعه و هدایت آن تاپایگاه آزادی وبرابری وعدل انسانی درکشوری مستقل و پیشرفته و مرفه شرکت داده شوند . این چیزی بود که خصلت سراسری انقلاب ایران طلب می‌کرد . ولی آنچه دراین هشت ماهه دیده شد آن بودکه ، به‌نام امت اسلام و با مسکوت‌گذاشتن واقعیت وجود طبقات و مبارزهٔ طبقاتی در چاردیواری امت ، همهٔ قدرت ازسوی بخشی ازنیروهای‌شرکت‌کننده در انقلاب ـ‌که انصافاً هم ، براثر شرایط معین‌سیاسی و مذهبی ، درآن لحظهٔ تاریخی اکثریت بزرگی را تشکیل می‌داد ـ در چنك‌گرفته شد وازهمان آغاز ، تعصب بهانهٔ‌انحصار قدرت‌گردیده راه برهمکاری داوطلبانهٔ همهٔ نیروها براساس برابری و تفاهم ناگزیر درسطح ملی بسته شد . این‌سرچشمهٔ همهٔ اشتباهات بود .

دیری نگذشت‌که آثار منفی یك چنین سیاستی‌که امر سراسر ملت راتابع باورها و منافع بخشی ـ اگرچه بزرك ـ از آن می‌کند ظاهرگشت . سرخوردگی واحساس غبن و طغیان خشم ، ووحدتی‌راکه دراوج جنبش انقلابی توده‌ها برای‌سرنگونی رژیم به‌وجود آمده بود ومی‌بایست مانند مردمك چشم حفظ شود درهم شکست . نیروی یکپارچهٔ انقلاب ، حتی باتهدید توسل به زور ، به‌دو بخش تقسیم‌گردیدکه اگر اکثریت خردکنندهٔ عددی به‌یکی مشروعیت ظاهرا دموکراتیك درامر حکومت می‌داد ، کارآیی سازمانی ، تحرك ، قدرت تهییجی و احیاناً ایده‌ئولوژیکی ازآن دیگری رقیبی سرسخت وچاره‌جو پدید می‌آورد .

از سوی دیگر ، انحصار قدرت به‌نام امت‌که بابدگمانی تعصب‌آلود درحق دیگران وپرهیز ازبه‌کارگرفتن استعدادها و تخصص‌های بیرون ازچارچوب امت همراه بود ،کم‌خونی و ناتوانی‌ودیرجنبی دستگاه دولت جمهوری اسلامی‌رادر رویارویی با مسائل درپی داشت . مردانی غالباً بی‌تجربه وکم‌صلاحیت عهده‌دار بزرگترین مسئولیت‌ها درخطیرترین ساعات زندگی ملت شدند . فقدان یك برنامهٔ مدون مورد قبول برای‌حکومت بر جامعهٔ تکامل یافته وبغرنج کنونی وابهام اصولی دربرخورد

بقیه درصفحه ۸

ترجمهٔ ا. پویا

احزاب کارگری و دموکراتهای انقلابی

«قسمت دوم»

درصفحه ۴

ت. برومند

دغدغهٔ برتری ایدئولوژیکی

هر روز که می‌گذرد نگرانی مردم و نیروهای دموکراتیك نسبت به سرنوشت قانون اساسی ایران‌فزونی‌می‌یابد. مجلس‌خبرگان که‌به‌نیت بررسی پیش‌نویس‌قانون اساسی و اعتلاء آن در جهت ضروریات انقلابمان و زدودن ابهامات آن تشکیل شد ، برخلاف انتظار عموم پیش نویس موصوف راکه در جهات اساسی مورد تائید مردم و نیرو های دموکراتیك بود ، بیکسو نهاد و از نوبه قانون نویسی پرداخت . البته اگر این اقدام‌که در «حق» مجلس خبرگان است بدان نحو پیش میرفت‌که پاسخگوی تام و تمام منویات و هدف های انقلاب بزرك ایران می‌بود ، نه تنها هیچ تردید و نگرانی برنمی‌انگیخت ، بلکه شادمانی و اقبال همگان را در پی داشت .

مردم ایران و درپیشاپیش آنها نیروهای دموکراتیك جامعه به‌ـ چگونگی **جهت‌گیری‌های اساسی** قانون اساسی می‌اندیشند و می‌ـ خواهند بدانند‌که آیااین قانون اساسی محمل‌های‌داخلی وخارجی نفوذ امپریالیسم رابطور قاطع در هم می‌نوردد و در جهت پی‌افکندن نظام اجتماعی ضدامپریالیستی و تضعیف تدریجی تاحد محونهائی استثمار انسان ازانسان و تامین واقعی حقوق و آزادی های دموکراتیك گام برمی‌دارندیانه ؟

مردم ایران‌برای‌حصول‌اطمینان به‌کامیابی های آرمانی انقلاب در متن قانون اساسی‌که پشتوانه ضمانت های حقوقی و تاسیس کارکرد انقلاب‌عظیم ایران است، با دقت و موشکافی کیفیت شکل‌ـ بندی اصول مربوط به سه رکن اساسی وهمپیوند **حاکمیت‌مردم** ، سمت‌گیری درست اقتصادی و اجتماعی ، حقوق و آزادی های دموکراتیك را مورد توجه قرار

بقیه درصفحه ۷

نئوکلونیالیسم اقتصادی درمرحلهٔ کنونی

«قسمت دوم»

یکی از نشانه‌های بحران که‌رفته رفته سیاست «کمك» امپریالیستی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، تمرکز صدور سرمایه‌ها وکمك‌های‌پولی دربخش بالنسبه محدود کشورهای جهان سوم است. این‌وضع نشان میدهد که امپریالیسم جهانی نمی‌تواند برنامه‌هایی راکه درخدمت‌منافع اساسی‌استراتژیك وی‌قرار دارد، به‌مرحلهٔ‌اجرا درآورد.

صدورسرمایه‌ها ازجانب قدرت‌های امپریالیستی غالباً با منافع ملی کشورهای درراه رشد وارد تضاد مستقیم میشود. مثلا تعارض میان اولویت های‌سرمایه‌گذاران خارجی که هدفشان سود جویی است واولویت‌های اقتصادی چون واقعیت‌های اقتصاد کلان

بقیه درصفحه ۳

ا. پویا

دربارهٔ شوراها وانتخابات آن

«امام خمینی در پاریس فرمودند، پس‌از سقوط رژیم طاغوتی باید اول شوراهای حقیقی و واقعی ازپایین ببالا تشکیل شوند و اختیارات را بدست‌گیرند، تااساس‌حکومت را به‌صاحبان اصلی قدرت منتقل‌کنند، تاصاحب‌سرنوشت درسرنوشت خود آزادباشد.»

ازسخنان آقای‌موسوی اردبیلی در جلسه مجلس خبرگان

نظام شورایی بمثابه یکی از اشکال حاکمیت ومردم خود شورا به‌عنوان ارگان حاکمیت خلق ، باسرشت‌انقلاب‌ملی ودموکراتیك مردم‌میهن‌مامربوط می‌شود. انقلاب ایران، گذشته ازگسستن رشتهٔ وابستگی به‌امپریالیسم و تامین استقلال کشور ، برای تامین حقوق وآزادیهای دموکراتیك مردم واستقرار دموکراسی پیگیر درتمام‌عرصه‌های‌اقتصادی، اجتماعی، سیاسی وفرهنگی بوده‌است. نظام شورایی چنان نهادی است که می‌تواندد‌ستیابی به‌هدفهای‌فوق‌را تضمین کندواین‌نکته‌ای‌است که‌همه نیروهای‌انقلابی‌راستین، چه‌مسلمانان مترقی‌وچه‌مبارزینی که باسایرجهان بینی‌ها معتقد هستند، برسرآن توافق دارند . پیشنهادات فقید سعید آیت‌الله‌طالقانی درباره تشکیل نظام‌شورایی دراین‌رابطه نمونه‌وار است. امانکته‌ای‌که جا دارد یادآورشویم اینستکه شورا فی‌نفسه قالب‌واستخوانبندی‌است، آنچه‌مهم است‌محتوی ومضمون‌آن می‌باشد . اینك هشت ماه واندی پس‌ازانقلاب‌پرشکوه مردم‌ایران وپس‌از شوروهیجان عظیمی که مرك‌نابهنگام‌مجاهدنستوه‌آیت‌الله طالقانی به دنبال داشت وشعار «پیام طالقانی شهادت‌است‌وشورا» درآن به‌قوت‌طنین‌افکن شد،دولت درصدد‌برآمده‌است که به‌امرشوراها توجه‌کند. درهمین رابطه‌است که انتخابات‌شورای‌شهر باشتاب‌زدگی بسیار برگزارشد (وتازه نه‌درتمام شهرها، چراکه درهفت شهر بزرك تا تدوین آئین‌نامه مربوطه انتخابات برگزار نمی‌شود). انتخاباتی‌که بنظرمیایدبرگزاری

بقیه درصفحه ۲

ب . توانا

درگیری‌های رقابت آمیز در دنیای باختر

از«مرکزیت آمریکا» تا«مرکزیت چندگانه»

در مرحلهٔ گذار به سیادت جهانی انحصارات ، مبارزه برای بازارها و مواد اولیه ، مبارزه‌برای قلمروهای کاربرد سرمایه ونفوذ دراین یاآن مناطق شدت خاصی می‌یابد . تعارض‌التیام‌ناپذیرمنافع اقتصادی انحصارات مختلف‌جهان اساس روند ژرفاگرفتن تضاد ـ های موجود دربین امپریالیست‌ها است . روند فزونی اتحادیه‌ها و انحصارات بین‌المللی و مبارزهٔ‌بین دوران ماست .

هم‌اکنون رقابت بین کشورـ های باختری، اختلاف در درون بازار مشترك و سازمان‌آتلانتیك بطرز فاحشی شدت یافته است . درحقیقت، قدرت اقتصادی،سیاسی ونظامی‌که اساس‌این رقابت‌است، همواره تحت تاثیر قانون رشد ناموزون اقتصادی وسیاسی این کشورها تغییر می‌یابد. در عصرما که عصرانقلاب علمی وفنی است، این قانون به‌ویژه شکل حادی بخود گرفته است. در مرحلهٔ کنونی، دگرگونی‌های حاصله در رابطهٔ نیروها میان کشورهای سرمایه‌داری وروند شکل بندی سه مرکزعمدهٔ نیروهای سرمایه‌ـ داری معاصر (ایالات متحده ـ اروپای باختری ـ ژاپن) زمینهٔ مساعدی برای تشدید ناگهانی تضادها درمیان امپریالیست ها بوجود می‌آورند. در پژوهشهای گذشته دربارهٔ توصیف روابط بین‌المللی دربطن سیستم اقتصادی دنیای باختر ، مساله تاثیرمتقارن دوگرایش مهم یکی بین المللی شدن اقتصادجهانی‌باخترودیگری مبارزه میان «... امپریالیسم های ملی... که درکادر کشورهای مختلف‌عمل‌می کنند...»برجستگی خاصی داشته است. در شرایط کنونی نیزمیان نیروهای متمایل به مرکز وگریزان ازمرکز مبارزهٔ وقفه ناپذیری جریان دارد. گروه نخست ازگرایش عینی درتقویت انحصار گرایی دولتی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری وار اجتماع منافع سوداگران رویاروی نیروـ های بالندهٔ اجتماعی نتیجه میشوند وگروه دوم محصول تاثیر قانون ناموزونی رشد اقتصادی وسیاسی سرمایه‌داری‌اند که‌به‌تشدید رقابت اقتصادی و سیاسی **می‌پردازند** . تأثیر متقابل این دو گرایش در گسترش‌روابط اقتصادی‌درمقیاس جهانی به شکل بندی سیستم کنونی چند مرکزی امپریالیسم انجامیده است.

مراکز بسیار رشد یافتهٔ امپریالیسم که همواره در بین آنها رقابت بوده وسرزمین های

بقیه درصفحه ۲

ترجمه ناصر مؤذن

رئالیسم سوسیالیستی و روند ادبی مدرن

درصفحه ۶

درگیریهای رقابت آمیز...

بقیه ازصفحه ۱

مستعمراتی رااستثمار کرده‌اند ، تاریخ بالنسبه گسترده وطولانی دارند. آنها درآغاز خصلتی صرفاً ملی داشتند. نمایندگان نیروهای رقیب درپهنهٔ جهان‌بنام‌امپریالیسم انگلیس، فرانسه وآلمان مداخله می‌کردند. هریك از آنها می ـ توانستند ازحیث توان اقتصادی بتنهایی باامپریالیسم آمریکا رقابت نمایند. اما مرحله کنونی رشد نیروهای مولده چنان فرازمند است که برای اعتلاء بسرحد کمال باید همهٔ کوششهارا درسطح جهانی بسیج نمود. یگانگی سرمایه‌داری وپیدایی بلوك‌های اقتصادی بین ـدولتی یکی ازنتایج جزیی این کوشش‌هاست . در بطن چنین شکل‌بندی‌ها یك «هسته» ومرکز قدرت بوجود می‌آید که آهنك رشد عمومی وسمت دگرگونیهای ساختاری رامشخص می‌دارد. در آغاز سال‌های‌هفتاد، مراکز رقابت بین امپریالیستی ایالات متحده ـ اروپای باختری (ابتدا کشورهای بازارمشترك)ـ ژاپن شکل میگیرد. مبارزهٔ اقتصادی، سیاسی‌ورقابت‌ـ آمیز بین آنها دمبدم افزایش می‌یابد.

ایالات متحده، بلافاصله پس از جنك ، بعلت برخورداری از موقعیت مسلط دراقتصاد وسیاست دنیای سرمایه‌داری مبادرت به برقراری سیستمی از روابط اقتصادی‌بین‌المللی‌بنفع خودنمود. دراین مورد، مخصوصا سیستم پولی **بروتون‌وود** ومکانیسم روابط تجاری برپایهٔ‌اصول گات G.A.T.T نمونه‌وار است. بدین ترتیب ، اقتصاد جهانی‌سرمایه‌داری تقریبا با «اقتصاد کلی آمریکا» همساز می‌گردد .

در اردوگاه امپریالیسم ، دگرگونی های مهمی در تقسیم نیروها وبنابراین درگسترش های پس ازجنك رویداده است. نقش ایالات متحدهٔ امریکا در تولید و تجارت‌سرمایه‌داری جهانی کاستی می‌گیرد . بحران دلار ازکسری دامنه‌دار موازنهٔ پرداخت‌های این کشور پرده برمی‌دارد. گروه شش‌گانه که درپایان سال هـای پنجاه در اروپای باختری بوجود آمده بود، پس از ۱۹۷۳ باتبدیل شدن به‌گروه نه گانه موجب پیدایش‌مرکزتازهٔ قدرت دراقتصاد جهانی سرمایه داری شده است. جامعهٔ اقتصادی اروپا همراه باژاپن که ازحیث حجم تولید صنعتی مقام دوم رادرجهان سرمایه‌داری دارد، رفته‌رفته نقش شایسته‌ای در این اقتصاد ایفاء می کند.

بدنبال دگرگونی‌های حاصله دررابطهٔ نیروها بین مراکز عمدهٔ امپریالیسم ملاحظه میشود که در اقتصادوسیاست نیروهای سرمایه‌ـ داری گرایش به جانشین شدن تدریجی دکترین «چند مرکزی» به‌جای«مرکزیت آمریکا»گسترش می‌یابد. این گرایش هر نوع برتری‌جویی‌ایالات متحدهٔ آمریکا رادر روابط اقتصادی بین‌المللی نفی می کند. سرکردگی اقتصادی وسیاسی ایالات متحده باناتوانی مواضع آن در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری وارد تعارض شده است. براین اساس، روابط اقتصاد خارجی درون مثلث ایالات متحدهٔ آمریکاـ جامعهٔ اقتصادی اروپاـ ژاپن به یکی از قلمرو های بسیار مهم رقابت امپریالیستی بدل می‌شود. هریك از مراکز امپریالیستی نه تنها برای تحکیم مواضع خود درون اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بلکه همچنین، براساس منافع خاص خود: وبرپایهٔ تقسیم جدید نیروها، در تغییر سیستم تنظیم انحصارگرانهٔ دولتی درروابط اقتصادی‌شان که پس از جنك پدید آمد، تلاش می‌ورزند.

مبارزه برای بازار کالاها و سرمایه‌ها

مضمون مشخص (کنکرت) و شکل‌های موقعیت‌های رقابت ـ آمیز همواره در درون اردوگاه امپریالیستی تغییر می‌یابند. اما شکل‌های اساسی تضادهای بین امپریالیستی چون مبارزه برای بازارهای فروش ، مبارزه برای منابع مواد اولیه و قلمروهای کاربرد سرمایه همیشه‌یگانه‌اند . دورهٔ معاصر نه طور اساسی با تضادهایی ترسیم میشود که در قلمرو صدور و ورود کالاها و سرمایه‌ها و در حوزهٔ روابط پولی منعکس‌اند. این تضادها در نتیجهٔ تشدید روابط جهانی اقتصادی ، تحت تاثیر انقلاب علمی ـ فنی ، تمرکز و تجمع سرمایه در دست انحصارات بین‌المللی ، گسترش روندهای‌یگانگی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و پیدایش شکل‌های تازهٔ تنظیم انحصار گرانهٔ دولتی درمقیاس جهانی پدید آمده‌اند . همهٔ این روندها دروجوه مختلف، شکل‌ها ومحتوی کنکرت تضادـ های بین امپریالیستی معاصر را تحت تاثیر قرار داده‌اند.

درقلمرو تجارت بین‌المللی که قدیمی‌ترین وسنتی ترین قلمرو رقابت بین امپریالیستی است.بین کشورهای جامعه اقتصادی اروپا، که‌درمبادلات‌درونی‌خودمحدودیتها راازمیان برداشته ودرقبال کالاـ های سایرکشورها سد گمرکی مشترکی ایجاد کرده‌اند،وایالات متحدهٔ امریکا که برای توسعهٔ صادرات خود بامشکلات فراوان روبروست، مبارزهٔ حادی جریان دارد. ژاپن‌نیز بنوبهٔ‌خود باتلاش در ایجاد شرایط بیش از پیش مساعد برای توسعهٔ مداوم عرضهٔ کالاهای خود به بازار جهانی فعالانه دراین مبارزه گام می‌نهد.

شکل های کنونی سیاست گمرکی بطور اساسی متمایز از اسلوب‌هایی است‌که هنگام جنك دوم جهانی بکارگرفته میشد . در آن‌وقت عوارض گمرکی، **دمپینك** (ارزان فروشی مکارانه) تجاری و پولی واقدامات تشویقی دولت در زمینهٔ صادرات ازابزار اصلی این سیاست بود. نظام یاد شده در سیاست بود. نظام یاد شده در معینی ازرشد یعنی درسال های ۳۰ـ۴۰ معمول بود ، با منافع انحصارات کشورهای پیشرفته‌تر به تضاد درآمد. پیشرفت علمی‌ـ فنی با یاری به تقویت تمرکز تولید این ضرورت راپیش آورد که بازار فروش توسعه یابد.اما سیاست گمرکی به شکل قدیم ابزار قاطعی بودکه با گسترش روابط دررشتهٔ اقتصاد خارجی جور درنمی‌آمد.

ازاین‌رو، درواسط سال های پنجاه گرایش به «آزاد سازی» روابط‌دراقتصادخارجی‌ـچشم‌پوشی ازنظام سیاست پیشین گمرکی ـ راه خوددارفته‌رفته هموار ساخت. روندهای «آزادسازی»، شکل‌های گوناگونی می‌یابند. آثار این روندهادر یگانگی‌اروپای‌باختری ، در لغو محدودیت‌های واردات ، درمذاکرات‌چندجانبه برای کاهش متقابل عوارض در چارچوب **گات** متقابل عوارض درچارچوب (**گات** «**دیلون روند**»، «**کندی روند**» ، «**نیکسون روند**»)به روشنی دیده می‌شود.

در حقیقت گرایش به «آزاد سازی» واردات‌باسلوب‌های تازه سیاست گمرکی انحصار طلبانهٔ دولت درتعارض است. هیچ«آزاد سازی» نمی‌تواند مانع آفرینش کارتل‌های مخفی وحمایت مستقیم یاغیر مستقیم تاسیسات اعتباری دولت گردد وبه‌تضعیف فعالیتی پردازدکه آنرادیپلماسی‌اقتصادی می‌نامند. این دیپلماسی که ثمرهٔ شرایط پس ازجنك است، بشدت پایه‌ای ملی داردومستلزم گونه‌ای از روش‌هاست که دولت های کشورهای مختلف درپیش‌میگیرند وبا اقدامات ویژه در سیاست گمرکی، قدرت رقابت خود را تحکیم می نمایند. کشاورزی کشورهای صنعتی همواره ازراه ایجادسدهای‌ویژه برای‌جلوگیری ازواردات تحت حمایت قرار می‌ـ گیرد. سهمیه ها وممنوعیت های وارداتی نه‌تنها دررابطه باسیاست حمایت گمرکی کشاورزی بلکه همچنین درتمام حالاتی‌که واردات بطورجدی‌منافع شاخه‌های مختلف صنعت وحتی شاخه های صنعت کشورهای پیشرفته‌تر، منجمله ایالات متحدهٔ آمریکا را به خطر می‌اندازد ، معمول می‌گردد . در دربسیاری ازکشورها، مالیات بر کالاهای مصرفی وارداتی،سدهای گمرکی‌راتکمیل می‌کند. کشورـ های سرمایه داری، چون‌گذشته، برای محدود نمودن واردات به تنزل ارزش پول متوسل میشوند. گرایش به تقویت تنظیم انحصار طلبانهٔ دولتی مقارن سال های هفتاد، زمانی‌که پدیده‌های بحران در تمام قلمرو های اقتصاد سرمایه داری نفوذ نموده بود ، فزونی یافت. این واقعیت مارابه این نتیجه می‌رساند که « آزاد سازی» کنونی چیزی جز تبدیل شکل‌های علنی به شکل های پوشیدهٔ سیاست گمرکی انحصار طلبانه دولتی نیست .

تجربه نشان میدهدکه «آزاد سازی» درشرایط سرمایه داری بهیچوجه باعث نمی‌شدکه اشتیاق انحصارات هریك از کشورها در تصاحب بازارها بمنظور تحکیم قدرت رقابت به ضرر دیگران کاهش‌یابد. ازاین‌رو، شدت‌یافتن تضادهای‌بین‌امپریالیستی وضعیت کشمکش‌های جدید، مخصوصادر ژرفاء صحنهٔ«آزادسازی» بنمایش درمی‌آیند. لنین‌میگوید : مبارزه «... تجارت‌آزادرادرمقابل‌سیاست حمایتگرانهٔ گمرکی قرار نمی‌دهد،بلکه دوامپریالیسم‌رقیب، دوانحصار، دوگروه سرمایهٔ مالی رارویاروی هم قرار میدهد».

نقش فزاینده انحصارات بین المللی، مبارزه برای بازار های جهانی‌رابه شکل‌بیرحمانه‌درآورده است .واقعیات زیر از این حیث جالب توجه است. درآغاز فوریهٔ ۱۹۷۶ کمیسیون فرعی سنای ایالات متحدهٔ آمریکا درخصوص رسیدگی به معاملات شرکتهای چند ملیتی اسنادی منتشر ساخت که تایید می‌نمود که شرکت آمریکایی **لاکهید** به رجال مختلف ژاپنی واروپای باختری بیش از۱۵ میلیون لار رشوه‌داده است تا تسهیلات لازم را برای فروش تجهیزات شرکت فراهم آورند. بزودی آشکار شد که **لاکهید** تنها شرکتی نیست که کارمندان خارجی را اجیر نمود. کمپانی نفتی **گلف‌اویل** اعتراف کردکه درکره جنوبی و سایر کشورها به مقامات ذینفوذ دولتی رشوه پرداخته است . به نوشتهٔ روزنامهٔ ایتالیایی **استامپا**، شرکت آمریکایی **تنکو**بالغ بر۱۲میلیون دلار به رجال سیاسی و کارمندان عالیرتبهٔ دستگاه دولتی ۲۴کشور رشوه داده است. شرکت نفتی **اکسون** برای به تصویب رساندن قوانین‌لازم درمورد اعطای‌امتیازات بیشتر به شرکت، رجال‌سیاست چند کشوررا تطمیع نمود.

قلمرو دانش وفن، عرصهٔ‌مبارزهٔ بیش از پیش مهمی می شود . پروانه‌های اکتشافات واختراعات، تازه‌های فنی، کادر دانشمندان و متخصصا ن‌قلمرو جدیدی است که بخاطرآن تضاد منافع رشد می‌یابدوبین گروههای انحصارگر مبارزهٔ حادی درجریان است . نیرومندترین انحصار آن است‌که صاحب تازه‌ترین دستاورد های علمی وفنی باشد و برای بکار گرفتن آنها درکوتاهترین مدت، وسایل لازم اقتصادی دراختیار داشته باشد. روی این اصل ، صدور سرمایه در کشور های پیشرفتهٔ سرمایه داری ابزار نیرومندی است که انحصارات درمبارزه برای تقسیم دوبارهٔ بازارها ازآن سود می جویند . مقیاس صدور سرمایه ها دراین کشورها ناگهان رشد یافته است. اکثر کشورهای امپریالیستی نه تنها به صادرکنندگان سرمایه‌ها، بلکه همچنین به صادر کنندگان کالاهای سرمایه‌ای پرسود بدل شده‌اند. یك‌چنین صدورسرمایه، رقابت بین انحصارات محلی و خارجی ورقابت بین امپریالیستی راشدت داده است.

پیش ازآغاز سال های هفتاد ، ایالات متحدهٔ آمریکا از حیث صدور سرمایه بطور محسوس جلوتراز رقیبان خود بود. درپایان ۱۹۷۰ سرمایه‌گذاریهای مستقیم این کشور درخارج بالغ بر ۸۰ میلیار دلار بود. دراین تاریخ‌سهم سرمایه‌گذاری های انگلستان در خارج قریب۲۰ میلیارد، جمهوری فدرال آلمان ۳٫۵ میلیارد وژاپن ۳٫۶ میلیارد دلار بود. درپایان سال‌های ۶۰ گرایش‌های دیگری آغازشد.چنانکه‌درطی۱۹۶۵ـ۱۹۷۰ رشد متوسط سالیانهٔ سرمایه ـ گذاری‌های مستقیم برای ژاپن ۲۹٫۸ درصد، برای جمهوری فدرال آلمان ۲۰٫۴ درصد، برای انگلستان ۱۴٫۶ درصد، برای ایالات متحدهٔ آمریکا تنها ۹٫۶ درصد بود . براین اساس ، سهم ایالات متحدهٔ‌آمریکا درسرمایه ـ گذاری‌های مستقیم جهان‌سرمایه‌ـ داری در خارج پیوسته کاهش می‌یابد. تاکنون این سرمایه ـ گذاری‌هااز۵۵٫۱ درصددر ۱۹۶۰ به ۴۶٫۶ درصد در۱۹۷۳ رسیده است. از سوی دیگر اروپای باختری مواضع‌خودرامیان صادرـ کنندگان عمدهٔ سرمایه بیش از پیش استحکام می‌بخشد (چنانکه وزن ویژهٔ این سرمایه‌گذاریها دردورهٔ یادشده از ۳۷٫۱ به۴۱٫۳ درصد بالغ گردیده است) . افرایش‌سرمایه‌گذاریهای مستقیم ژاپن باآهنك بسیار تندی انجام می‌گیرد (از۱۹۶۰ تا ۱۹۷۳ جمع مبلغ‌آن قریب ۳٫۴بار فزونی‌یافته است). باوجود این، سهم این کشور درجمع کل سرمایه ـ گذاری های مستقیم در خارج (۵٫۴ درصد در۱۹۷۳) نسبت به سهم‌سایرمراکزرقابت‌امپریالیستی رقم بسیار ناچیزی است.

درروابط بین‌المللی‌امپریالیسم، مبارزه دربین انحصارات برای تصاحب بازارهای فروش خارجی وبدست آوردن مواد اولیه جای مهمی دارد. درسالهای اخیر کاملا روشن شده است که تمام ذخایر طبیعی، مخصوصا ذخایری‌که نیاز به‌آنها دمبدم‌فزونی‌می گیرد (چون نفت، گاز، اورانیوم، فلزات کمیاب وغیرآهنی ، ذغال‌سنك‌قابل تبدیل به کك. ثروت‌های جنگلی)به‌وجه بسیار نابرابری تقسیم شده است. موقعیت بالنسبه مساعدتر ایالات متحده درزمینهٔ تهیه مواد لازم از منابع طبیعی، همواره کشورهای باختری وژاپن را برای تامین نیازهای اقتصادی‌شان به مواد اولیه وارداتی به‌طورنهان وآشکار به مبارزه بین خود آنها ومبارزه علیه ایالات متحده امریکا و سایر رقبان سرمایه داری سوق می‌دهد.

تضاد های موجود بین مراکز امپریالیستی ازآن‌رو شدت میابد که جهان سرمایه‌داری‌ناتوانی‌اش رادر جانشین ساختن مکانیسم پولی موثرتر بجای سیستم تنظیم بین‌المللی **بروتون‌وود** که یك‌ربع قرن‌سابقه دارد، نشان داده است. بحران پولی سال های هفتاد نمایشگر پایان روند طولانی فرسایش سیستم **بروتون‌وود** بود. دواصل مسلم این سیستم یکی شناخت دلار ایالات متحده بعنوان پول جهانی وآن دیگری اصل برابری‌های ثابت ناپایداریش را درمقابل آزمون زمان نشان داده‌اند .

ایالات متحده آمریکا بااتکاء به برتری اقتصادیش و رابطهٔ مستقیم دلار وطلا، درراه توسعهٔ سرکردگی اقتصاد ملی خود در مجموع جهان سرمایه‌داری تلاش می‌ورزد. اما مواضع دلار بمقیاس ازدست رفتن موقعیت مسلط این کشور دراقتصاد جهانی سرمایه داری که درپایان جنك دوم‌جهانی وسالهای پس ازآن حاصل شده بود، رفته رفته تضعیف می‌گردد. امتناع ازتغییر دلار در مقابل طلا در ۱۹۷۱ و دوبار کاهش پیاپی ارزش پول ملی آمریکا در۱۹۷۱ و۱۹۷۳باعث‌شد که‌دلاربه‌اسکناس غیرقابل تبدیل به‌طلا بدل گردد. ازاین‌رو دلار قابلیت کاربردش را به‌عنوان پو لجهانی ازدست داده است. کشورهای دیگر با معمول کرد نسیستم نرخهای مواج از حمایت نرخ دلار چشم پوشیدند. تضاد بین انتظارات کلی ازدلار و ناتوانی واقعی آن یکی ازعلتهای اساسی بحران دلار است.

در کشور های سرمایه داری برای تطبیق مکانیسم پولی بین‌المللی باشرایط جدیدتجارت جهانی وگردش سرمایه‌ها کوشش فراوانی‌بعمل‌آمد. در جلسهٔ کمیتهٔ موقتی صندوق بین‌المللی پول که در ژانویهٔ ۱۹۷۶ در**گینگستون** (جامائیکا) برگزار شد، تصمیمات مهمی‌دربارهٔ‌اصلاح سیستم پولی سرمایه‌داری اتخاذ گردید. این تصمیمات به ویژه لغو بهای رسمی طلا و همچنین فروش ذخایر طلای صندوق‌بین‌ـ المللی پول واسترداد بخشی از طلا در کشورهای عضو این‌سازمان راپیش‌بینی نمود. مکانیسم‌نرخهای مواج برسمیت شناخته شد . کنفرانس **کینگستون** روشن‌ساخت که اختلاف بین دولت های امپریالیستی پهنهٔ جدیدی پیدا کرده‌است .ایالات متحدهٔ‌آمریکا موفق شد مقاومت فرانسه رادرهم شکند واارادهٔ خودرابسایر اعضای صندوق بین‌المللی پول تحمیل نماید. این کشور که تلاش‌نمود طلارا از تنظیم های بین المللی دور نماید، امیدوار بودکه خواهد توانست نقش مسلط دلاررا به آن بازگرداند.

بحران‌ها که تطبیق سیستم‌پولی راباشرایط‌جدیدناگزیر میسازند، باعث میشوند‌که قلمرو تنظیم‌های بین‌المللی بیکی ازسرچشمه‌های ناپایداری سرمایه داری وبه یکی از صحنه‌های تضاد حاد بین امپریالیستی بدل گردد. لنین در عصر خود نشان داد که اختلال درپول و کاهش ارزش‌پول‌نشانه‌ای از «بی‌نظمی» وفروریختگی‌سراسر سیستم اقتصاد جهانی است. به هیچ‌روی تصادفی نیست که از پایان سال‌های ۶۰ برخورد منافع امپریالیستی درحوزهٔ روابط پولی درشکل‌های ویژهٔ شدیدی‌نمایان گردیده‌است. تمام‌روابط‌اقتصادی بین‌المللی وتضادهای امپریالیسم دقیقا دراین نقطه تلاقی میکنند. بحران های سه منشاء گوناگون دربحران پولی‌معاصردرمی‌آمیزند. نخست این‌که بحران پولی بمثابهٔ نمودبحران عمومی‌سیستم‌سرمایه‌ـ داری نمودارمی‌گردد. دوم این‌که بی‌نظمی های پولی اختلال هایی را منعکس می‌سازند که پیاپی «توازن» اقتصادی بین قدرت های امپریالیستی وبلوك هاشان رادرهم می‌نوردند. سوم این‌که خرابی روابط پولی درجهان سرمایه‌داری نتیجهٔ بحران‌های دوره‌ای‌است‌که به‌تناوب همهٔ قلمروهای اقتصادرا زیر ضربه قرار می‌دهند.

درشمارهٔ آینده : ایالات‌متحدهٔ آمریکا وبازار مشترك

درباره شوراها

بقیه ازصفحه ۱

آن تمهیدی است برای بستن‌راه برمشارکت همگان در بیاده‌کردن طرح پیشنهادی روانشادآیت‌الله طالقانی، که دیدیم پس از مرك ناپهنگام او نظام شورایی پیشنهادی‌اش ازچه پشتیبانی‌عظیم توده‌ای برخوردار بوده است. بهرحال، انتخابات شوراهای‌شهر درشرایطی برگزارشدکه هنوز بطور صریح وروشن‌حدودوظایف واختیارات شوراها مشخص نیست ومنظرهٔ جامعی ازکل سیستم شورایی درسطح‌کشور توسط‌دولت ترسیم نشده است. این‌بحث هنوز ادامه دارد که آیا شوراها کشور را اداره خواهندکرد، و بعبارت بهتر، آیا حاکمیت خلق برقرار خواهدشد، یاچنانکه‌برخی‌محافل پیشنهاد می‌کنند، شوراها جنبه مشورتی خواهند داشت، که در اینصورت ، نقش‌شان در استقرار وتثبیت حاکمیت مردم‌و درنتیجه تعمیق انقلاب نمی‌تواند چندان فعال باشد (بحث‌های مجلس خبرگان دربارهٔ‌ی انعکاس نظام شورایی درقانون اساسی‌نمونه‌وار است. مثلادراصل۷۴ که‌زمینه‌های عمل شورا را برمیشمارد ، فقط واژهٔ «نظارت» را بکار می‌برد).

بعلاوه، انتخابات‌درشرایطی برگزارشدکه باتوجه‌به‌گرایشهای اخیر در اوضاع سیاسی‌کشور و تحدید‌نسبی آزادیهای‌دموکراتیك امکان فعالیت وتبلیغ آزادانه برای همهٔ گروه‌ها، ونیز فرصت برای شناسایی‌کاندیداها از سوی مردم بسیار محدود بود. نتایج این شتابزدگی‌درجریان‌انتخابات چهره نمود . در کرمانشاه شورای جهاد سازندگی بدنبال

بقیه درصفحه ۵

نئوکلونیالیسم اقتصادی..

بقیه ازصفحه ۱

(ماکرواکونومیك) کشورهای درراه رشد از مـواردی است کـه اکونومیك‌سوروی‌اف‌آسیاانددفارایست در۱۹۷۲ به‌آن اشاره میکند.(۱۱)یکی از اسناد کمیتهٔ‌برنامه‌ریزی‌کمیسیون بین دولتی شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد (اکوزوك) خاطر-نشان میسازدکه جریان بین‌المللی منابع مالی دولتی وخصوصـی نه تنها موجب کاهش معین فاصلهٔ‌اقتصادی بین‌کشورهای نوپا نشده، بلکه‌کاری جز تعمیق وتوزیع این‌منابع که‌گرایش به نابرابری و بیعدالتی دارد، انجام نداده است[۱۲].

صدور سرمایه‌های خصوصی ودولتی واعطای‌کمك‌های پولی به‌مثابه عناصـر مهمی در تحکیم رشد نابرابر **جهان سوم** جلـوه‌گرند. وانگهی در نظام سرمایه‌داری که درآن قانون رشد نابرابر پابر-جاست، وضع جز این نمی‌تواند باشد. تنها در شرایط سوسیالیسم برابری تدریجی سطوح رشد قانون همیشگی است.

طبق داده‌های اجمالی سازمان ملل متحد ۱۲کشور از ۶۵ کشور در راه رشد ۶۵/۸ درصد مبلغ کل منابع خارجی را که به شکل‌های مختلف در دسترس‌آنها قرارگرفت، دریافت نمودند و ۶ کشور ۴۵/۸ درصد آن‌را بدست آوردند.[۱۳] از مبلغ‌کل جریان خالص سرمایهٔ خصوصی بلند مدت در ۶۳ کشور درراه رشد، برزیل ۲۶ درصد ومکزیك ۲۱ درصد بهره‌مند شده است.[۱۴]

سرمایه‌های صادرشده وکمك‌های پولی قبل‌از هرچیز نصیب آن دسته ازکشورهای در راه رشد شده است‌که سطح تولیدناخالص ملـی سرانه‌شان بـالنسبه بالاست (جـدول شماره ۱). چنانکه در ۱۹۷۱ـ۱۹۷۳ کشورهایی که درآمدسرانه‌شان ۴۰۰دلار ویابیشتر بـود (۱۲ درصد مجموع سکنهٔ ۶۵ کشور در راه رشد) ۴۹ درصد مبلغ سرمایهٔ وارد شده وکمك‌های پولـی مورد موافقت را دریافت نمودند. در همین دوره کشورهایی که درآمد سرانه‌شان ۱۰۰ تا ۲۰۰ دلار بود (۳۲درصدسکنه) از۱۹ درصد درآمدهای خارجی‌بهره‌مند شدند وبدین‌ترتیب ۹ درصد درآمدهای خارجی نصیب کشورهایی شدکه درآمد سرانهٔ آنها پایین‌تر از ۱۰۰ دلار بود، هرچند سهم جمعیت‌شان برابر با ۴۰ درصد است.[۱۵]

جدول شماره ۱

رابطه بین‌جریان منابع مالی خـارجی وحجم تولید ناخالص‌ملی‌سرانه درگروههای‌مختلف‌کشورهای‌در راه‌رشد (به‌دلار، داده‌های متوسط سالیانه)

حجم‌تولید ناخالص‌ملی	جریان خالص‌منابع مالی‌خارجی	
	۱۹۶۸ـ۱۹۷۰	۱۹۷۰ـ۱۹۷۱
بیش از ۸۰۰	۲۲/۴	۲۹/۶
از۴۰۰ تا۷۹۹	۱۰/۳	۱۸/۵
از۲۰۰ تا۳۹۹	۱۱/۳	۱۳/۰
از۱۰۰ تا۱۹۹	۳/۵	۴/۰
کمتر از۱۰۰	۱/۶	۱/۶
جمع کل (بطور متوسط)	۵/۲	۶/۹

Source: Foreign Financial Resources for Development,UN, EIAC. 54/L.82, 27.×.1975,P.38.

کارشناسان سازمان ملل‌متحد بـا این نتیجه‌گیری موافقت دارندکه تضادهـای این‌دادهـا واقعاً شگفت‌آورنـد. اگر سیاست بین‌المللی درزمینهٔ رشد واقعاً معطوف به‌کاهش فاصلهٔ اقتصادی بین کشورهای مختلف درراه رشد بود، می‌بایست بخش بسیار زیادی از منابع مالی خارجی‌به‌کشورهای نوپایی اختصاص داده شودکه‌درآمد های‌شان بسیار نازل است[۱۶].

تمایل قدرت‌های امپریالیستی نسبت بـه‌استفاده از صدور سرمایه‌ها بمنظور بهره‌کشی از کشورهای نوپا چهرهٔ خـود را در قالب «کمك مشروط» نمایـان می‌سازد. $\frac{3}{4}$ مجموع وام‌های دولتی به‌این نوع کمك‌ها مربوط می‌شود. لازم‌به‌یادآوری است که‌قیمت‌های ماشین‌ها، تجهیزات وسایر کالاها که خـرید آن در کشورهای صادر کنندهٔ سرمایه در پرتو اعتبارات «کمك مشروط» انجام می‌گیرد، طبق قاعدهٔ‌کلی ۲۰ درصد بالاتر از قیمت‌های متوسط جهانی است و در بسیاری موارد، این قیمت‌ها حتی بالاتر از ۳۰تا۴۰ درصد وگاهی زیادتر است.[۱۷] باوجوداین،مسأله تنها این نیست. در سند مورد اشاره سازمان ملل متحد آمده است‌کـه این وضعیت نتیجهٔ مستقیم این واقعیت است که عوامل سیاسی در فرمول بندی سیاست کشورهای کمك‌کننده تأثیر اساسی دارند. دقیقاً به‌این دلیل است که جریان منابع دولتی وهمچنین سرمایهٔ خصوصی به‌کشورهایی‌که درآمدهای بسیار نازل دارند، تااین اندازه ناچیز است.[۱۸]

سیاست انحصارات روند تغییراقتصادی واجتماعی کشورهای **جهان سوم** را برمی‌انگیزد وبه توسعه و تعمیق فاصلهٔ سطح رشد اقتصادی‌کشورهای نوپا وکشورهای امپریالیستی می‌انجامد.

در ۱۹۵۰ ـ ۱۹۷۴ سطح اختلاف محصولات خام داخلـی دوگروه ازکشورها درحجم مطلق از۷۲۱ به۱۹۰۰ میلیـارددلار (قیمت ۱۹۷۰) و ازحیث سرانه از ۱۴۳۰ به ۳۰۸۷ دلار رسید. بااین‌که طی‌این دوره سهم‌کشورهای درراه رشد نسبت بـه کـل محصولات خام داخلی‌کشورهای غیر سوسیالیست از ۱۴/۹ درصدبه ۱۷/۶ درصد بـالغ گردید،سرانهٔ محصولات خام داخلی کشورهای جهان سوم‌که در۱۹۵۰ برابر با ۸/۹ درصد شاخـص کشور هـای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری بود در ۱۹۷۴ به ۷/۸ درصد تقلیل‌یافت.

(جدول ۲)

گردش محصولات خام داخلی کشورهای سرمایه‌داری صنعتی وکشورهای در راه رشد (بهای ۱۹۷۰)

سال	محصولات‌خام داخلی‌کشورهای سرمایه‌داری صنعتی		محصولات خام داخلی کشورهای در راه رشد	
	مبلغ‌کل (میلیارد دلار)	سرانه (دلار)	مبلغ‌کل (میلیارد دلار)	سرانه (دلار)
۱۹۵۰	۸۷۴/۰	۱۵۷۰	۱۵۳/۰	۱۴۰
۱۹۶۰	۱۲۹۶/۰	۲۰۶۰	۲۴۳/۵	۱۷۵
۱۹۷۰	۲۰۹۳/۰	۲۹۷۰	۴۰۶/۰	۲۳۶
۱۹۷۴	۲۴۱۷/۶	۳۳۴۸	۵۱۷/۴	۲۶۱

Sources: Mirovaia èkonomika i mejdôunarodnyé otnochénie, 1272,n°8,PP. 150–152: 1976, n°8, amexe, P.6: wolrd Bank Annual Repplt,1975,P.86.

ناتوانی سرمایه‌داری درحل مسایل اساسی کشورهای درراه رشدکه موردتأئید تجربهٔ‌تاریخی است، شاهدگویای دیگری‌بروجود بحران درنظام سرمایه‌داری به‌عنوان شکل اجتماعی تولیداست.

آنچه‌که خصلت نئوکلونیالیستی مرحلهٔ کنونی را مشخـص میدارد، فعالیت فزایندهٔ چند ملیتی‌ها در **جهان‌سوم** است. طبـق داده‌های سازمان ملل متحد درآغاز سال‌های هفتاد درجهان ۷۳۰۰ چند ملیتی با ۲۷۳۰۰ شعبه وجود داشت. درمیان آنها ۳۰۰ چند ملیتی بسیارمهم تقریباً نماینده ۲۲درصد درکل تولید ناخالص‌ملی جهان سرمایه‌داری بودند. ۷۲۰۰ شعبهٔ چندملیتی، یعـنی ۲۶/۴ درصد، درکشورهای درراه رشد فعالیت میکردنـد: ۳۵۰۰ شعبـه ۱۲٫۸درصد(درآمریکای‌لاتین، ۲٫۱۰۰ شعبه (۷٫۷درصد) درقارهٔ آفریقا و۱۶۰۰ شعبه (۵٫۹ درصد) درآسیا[۱۹].

توسعه‌طلبی چند ملیتی‌ها درکشورهای درراه رشد وابستگی این‌کشورهارا به‌امپریالیسم افزایش می‌دهد. مشکلات‌داخلی‌کشور-های نوپا وهمچنین تضادهائی‌که آنهارا دربرابر انحصارات باختر قرار می‌دهد، شدت می‌یابد. چند ملیتی‌ها بعنوان فراهم‌آورندگان تکنولوژی ومعلومات‌فعالانه‌درامور کشورهای‌نوپا مداخله‌میکنند. ازاین‌رو شکل جدیدی ازتوسعه‌طلبی اقتصادی امپریالیسم‌در**جهان سوم** نمودار میگرددکه درشرایط رشد علمی و فنی مـوجب فاصلهٔ چشمگیر کشورهای‌سرمایه‌داری صنعتی‌شده**وجهان‌سوم**است. پراتیك نشان می‌دهدکه دراین جا مسأله منحصر به خرید و فـروش سادهٔ پروانه‌ها واجازه‌نامه‌ها نیست، بلکه شرایط تکمیلی استفادهٔ‌ازآنها، پرداخت هـای متناسب، تجارتی بـودن محصولات و غیـره نیز مطرح است.

معمولا فعالیت چندملیتی‌ها منحصر بـه‌تعداد محدودی از کشورهای درراه رشداست. چنانکه درپایان سالهای شصت۴۳درصد مبلغ‌کل سرمایه‌گذاری‌هـای‌آنها درجهان سوم به ۷ کشور از۱۴۴ کشور اختصاص‌داشت. کشورهای یادشده عبارتند از: **آرژانتین، برزیل، هند، مکزیك، نیجریه، ونزوئلا وبولیوی.** [۲۰]

سیاست‌کلی چند ملیتی‌ها تائید میکندکه هـدف‌ها و منافع آنهاکاملا باآرزوها وامیال‌کشورهای درراه رشد درتضاد است.یکی ازاسناد سازمان ملل‌متحد خاطرنشان می‌سازد: «باوجود... حضور شعبه‌های خارجی‌دربخش‌های کلیدی اقتصاد، سهم آنهادرکل محصول خام داخلی‌کشورهای درراه رشد همواره دراغلب کشورهای‌میزبان بالنسبه ناچیزاست». [۲۱] وپایین‌تراشاره‌می‌شود: «برای اغلب‌کشور های میزبان مخصوصاً هنگامی‌که ازکشورهای درراه رشد هستند. وجود مراکز مسئول تصمیم‌گیری در آنسوی مرزهایشان بـه چند ملیتی‌ها امکان می‌دهد زمینه‌های لازم‌را برای‌حفظ‌تقسیم بین‌المللی کارکه به‌وابستگی سیاسی واقتصادی دوام می‌بخشد فراهم‌آورند»[۲۲]

☆☆☆

امپریالیسم‌که برای رسیدن به‌هدف‌های خوددر **جهان‌سوم** راههای تازه‌ای می‌جویـد، کمك چند جانبه را مستمسك قرارداده است‌که اکنون دراستراتژی نئوکلونیالیسم اقتصادی توجه فراوانی به آن می‌شود. این مسأله درگزارش معروف **ل.پیرسون** و اسناد بانك بین‌المللی توسعه‌وترمیم وغیره مورد بررسی قرارگرفته‌است. کمك چندجانبه در استراتژی نئوکلونیالیسم اقتصادی به‌مثابهٔ راه حل مسایلی است‌کـه «در سطح‌کوشش‌های ملی»، یعنی بـه موهبت تلاش‌های قدرت‌های مختلف امپریالیستی‌به حل‌آن‌نایل نیامده‌اند.

گسترش‌کمك‌چندجانبه پدیده‌ای‌کاملامنطقی‌است. بین‌المللی شدن فزایندهٔ‌روابط اقتصادی بین‌المللی، مخصوصاً درشرایط‌انقلاب علمی وفنی پایه‌ای عینی‌است‌که سرمایه‌داری انحصارگردولتی‌برپایهٔ آن درمقیاس جهانی‌گسترش یافته است. آنچه ویژگی این روند را آشکارمی‌سازد، این است‌که سطح بین‌المللی مدیریت اقتصادبه‌وسیلهٔ سرمایه‌داری انحصارگر دولتی او را بطور قابل ملاحظه‌ای بـه پا فرانهادن ازسطح‌ملی وامی‌دارد. علت‌این پدیده تضادهای حاد بین امپریالیستی است. با این‌کـه تضاددرونی امپریالیست‌ها همچنان پابرجاست وبطوردوره‌ای شدت می‌یابد، منافع بنیادی امپریالیسم درشرایط‌کنونی‌به این‌گرایش داردکه‌سیاست قدرت‌های‌امپریالیستی متمرکزشود وکوشش‌هایشان بهم درآمیزد.

طبق داده‌های موجود، آنچه‌کمك چندجانبه نامیده‌می‌شود، نمایندهٔ ۱۱ـ۱۲ درصد مبلغ‌کل صدور سرمایه‌ها وکمك‌های پولی است(۲۷درصد کمك در سطح دولتی)[۲۳]. دولتهـای باختری نقش فرمانروایانهٔ سیستم‌روابط را مطمئن‌ترین‌وسیله برای دفاع‌ازمنافع امپریالیسم ملی‌شان می‌دانند. آنها از آن جهت بـرای روابـط دوجانبه‌امتیازقایل‌اندکه درشرایط‌کمك‌چندجانبه‌شرکای‌نیرومندتر نفع بیشتری از سیاست نئوکلونیالیسم اقتصادی نصیب‌شان می‌شود. درچنین شرایطی‌شرکای نیرومند امکان می‌یابندکه از سرمایه‌ها و منابع شرکای ضعیف‌تر بنفع خود استفاده‌کنند. طبیعتاً ایـن امر موجب نارضایی گروه اخیرمی گردد. بنابراین، در اغلب مـوارد، برنامه‌های افزایش سریع‌کمك چندجانبه درفضای آرزوهای‌مقدس معلق می‌ماند.

درعصرماکه عصربهم‌خوردن بنیادی تناسب نیروها بین دو سیستم اقتصادی واجتماعی، بحران عمومـی‌سرمایه‌داری وگسترش جنبش‌های رهایی‌بخش ملی‌است صدور سرمایه‌ها درقالب ملی یـا چند ملیتی وهمهٔ‌کوشش‌های دیگرمحافل امپریالیستی برای بعقب برگرداندن چرخ تاریخ و اجـرای نقشه‌های نئوکلونیالیستی در **جهان سوم** با ناکامی روبروست.

کشورهای درراه رشد باحمایت جدی اردوگاه سوسیالیـسم مسأله نوسازی‌بنیادی سیستم مناسبات‌اقتصادی بین‌المللی‌را‌بمنظور زدودن استثمار ونابرابری‌وتأمین حقوق‌مساوی وسود متقابل مورد تأکیدقرار می‌دهند. آنهامی‌طلبندکه‌فعالیت‌های چندملیتی‌هامحدود شود، مبادلات نابرابرازمیان برخیزد، درآمدهای حاصله‌از تجارت بین‌المللی به‌طورعادلانه تقسیم‌شود، بین‌قیمت‌های موادا‌ولیه‌صادراتی این‌کشورها وقیمت‌های محصولات صنعتی وارداتی رابطهٔ عـادلانه برقرارگردد. تحقق‌این هدف‌ها کشورهای یادشده رااز‌آسیب ضرر های ناشی ازخصلت خودبخودی‌رویدادهای بازارسرمایه‌داری‌ومطلق انسانی انحصارات سرمایه‌داری مصون‌می‌دارد.

یك‌بررسی علمی درهمین‌زمینه می‌گوید «درشرایط کنونی، هنگامی که بسیاری از کشورهای قاره‌های مختلف باآناکرونیسم تاریخی دراین‌زمینه بمقابله برمی‌خیزند،هنگامی که‌مبارزه‌دراطراف این‌پدیده در عرصهٔ وسیع بین‌المللی دنبال می‌شود، کشورهـای سرمایه‌داری دیگرنمی‌توانند باوقاحت استعمارگران بطورساده‌تنها «نه» بگویند. آنها ناچار شده‌اند به‌مانوربپردازند، بدادن‌امتیازات دست یازند، افزایش‌معین «کمك» اقتصادی وتخفیف‌شرایط تجارت خارجی راوعده‌بدهند، البته، حتی این امتیازات معمولا نظـارت انحصارات درکیفیت استفاده ازمبالغ وام‌ها، مخالفت باایجاد بخش دولتی دراقتصادملی‌کشورهای‌درراه رشدوتوقع‌به‌دادن‌امکانات بیشتر به‌سرمایه‌گذاری‌های‌سرمایهٔ‌خصوصی‌خارجی‌راایجاب‌میکند.درحقیقت، سیاست‌تداوم‌وتعمیق‌استثمار کشورهای درراه‌رشد ازجانب‌کشورهای سرمایه‌داری بهمان وضع باقی می‌ماند».[۲۴]

ویژگی مرحلهٔ کنونی مبارزه‌علیه نئوکلونیالیسم اقتصادی که درجهت تأییداصل استقرار نظم نوین اقتصادی بین‌المللی‌انجام می‌گیرد، مبتنی براین واقعیت است کـه کشورهـای در راه‌رشد ضمن دفاع ازمنافع ملی‌خود، درپی‌برآوردن خواسته‌هایی هستندکه در موارد‌متعدد به‌پایه‌های شیوهٔ‌مدیریت‌سرمایه‌داری آسیب‌می‌رسانند. آنچه‌که آنها قبل‌از هرچیز توصیه می‌کنند، اتخاذ تدابیر مـوثر برای جلوگیری ازخصلت هرج‌ومرج سوداگری کالاهای‌کشورهای درراه رشد دربازارجهانی وپایان دادن‌به‌سیاست غاصبانهٔ انحصارات سرمایه‌داری دراین زمینه است. به‌عبارت دیگر منطق مبارزه‌پذیرش مواضع ضدسرمایه‌دارانه را برای **جهان‌سوم** به ارمغان آورده، یا درشرف به‌ارمغان‌آوردن است. دلیل آن این است‌که درچارچوب سرمایه‌داری هیچ‌شانسی‌برای حل‌بنیادی مسایل‌کنونی رشداقتصادی وجود ندارد.

در این شرایط، دولتهای امپریالیستی ناچار شده‌اند برای دفاع ازمنافع اساسی‌استراتژیك خود به‌انواع مانورها دست یازند. بدیهی است‌که مبارزه دراطراف این مسایل که ضرورتاً با نوسازی اساسی سراسرسیستم روابط اقتصادی خارجی پیوند دارد، مبارزه‌ای حاد وطولانی است وامپریالیسم هیچگاه داوطلبانه مواضع خود را ترك نمی‌گوید.

همیاری اقتصادی، علمی، فنی وفرهنگی اتحادشوروی‌وسایر کشورهای سوسیالیستی ازیك‌سو ودولتهای نوپا ازسوی دیگرزمینهٔ مساعد وبی‌سابقه‌ای را درمسأله گسترش روابط اقتصادی خارجی کشورهای جهان سوم بوجود آورده است؛ زیرا این همیاری برای همیشه به انحصار قدرت‌های امپریالیستی دراین قلمرو پایان داده است. اتحاد شوروی کمك‌به‌دولتهای نوپارا درمبارزه برای تحکیم استقلال ملی از میان برداشتن عقب‌ماندگی اقتصادی وفرهنگی‌شان به‌مثابهٔ وظیفهٔ انترناسیونالیستی و بخش مکمل سیاست خارجی خود می‌داند، کمکی‌که اتحاد شوروی به‌کشورهای درراه رشد می‌نماید خصلت واقعاً بیغرضانه دارد. اتحادشوروی هیچگاه ودرهیچ موردی در استثمار وغارت خلقهای مستعمرات پیشین وکشورهای وابستـه شرکت نداشته است. براین اساس به‌هیچ وجه مسئول عقب ماندگی اقتصادی وفرهنگی آنهاکه میراث مستقیم دوران استعماری است، نمی‌باشد. اتحاد شوروی‌ونیز سایر کشورهای سوسیالیستی‌دراختلاف باکشورهای امپریالیستی روابط خودرا باکشورهـای درراه رشـد براساس اصول آشکارا متفاوت بنا نهاده اند. این اصول عبارتنداز: احترام به‌حاکمیت ملی،عدم مداخله‌درامور داخلی‌دیگران، برابری حقوق وسود متقابل.

همیاری اتحاد شوروی وسایر کشورهای سوسیالیستی از یك سو وکشورهای درراه‌رشد ازسوی دیگر ارائه دهندهٔ روابط‌اقتصادی بین‌المللی کاملا بی‌سابقه‌ای است.این نوع روابط بضرورت‌بسرعت و بطور مؤثر گسترش می‌یابد. کشورهـای سوسیـالیسم جهانی‌از کشورهای‌نوپادرمبارزه‌علیه‌استثمارامپریالیستی‌واعمال حاکمیت‌شان برمنابع طبیعی‌بطورجدی پشتیبانی می‌کنند.

بقیه درصفحه ۷

احزاب کارگری و...

بقیه ازصفحه ۱

کمونیستها ودموکراتهای انقلابی که هر دو خواستار رشد مستقل و مترقیانه کشورهای خود هستند ازلحاظ عینی دریك اردوگاه قراردارند، وبا دشمن مشترکی مواجه هستند. این واقعیت که موضع ضدامپریالیستی دمکراتهای انقلابی دقیقاً منطبق با موضع ضدامپریالیستی کمونیستها نیست، و نیز اینکه آنها درك متفاوتی در باره سوسیالیسم و حرکت بسوی آن دارند، **در مرحله کنونی، از** اهمیت فراوانی برخوردارنیست. ایندو نیرو بر سر مسأله اصلی توافق دارند، وآن اینکه تنها مبارزه قاطع علیه امپریالیسم، تنها تکامل درراستای سوسیالیسم امکان حل مشکلات اجتماعی وملی حاد این کشورهارا فراهم میآورد.

دموکراتهای انقلابی همچنین به سبب موضع عینی خود درمبارزه ضدامپریالیستی جهانی به همکاری باکمونیستها جلب میشوید.

هم شرایط بین المللی و هم شرایط داخلی کشورهای نواستقلال زمینه آنرا فراهم آورد، که تصور کنیم در آنجاکه با دموکراتهای انقلابی، دموکراسی خرده بورژوایی و نیروهای سوسیالیسم سروکار داریم، سرنوشت آنها از یکدیگر جدا نیست. این جدا نبودن سرنوشت ایندو نیرو بیش ازهمه بخاطرسرشت وظایف جاری تکامل اجتماعی درمرحله کنونی و نیز وضع کنونی این کشورها است، که درآنها برنامه دموکراتیك تنها یك برنامه ضدامپریالیستی نیست بلکه سمت گیری ضدسرمایه‌داری نیز دارد. عدم جدائی سرنوشت ایندو نیرو، همچنین، از آنرو نیزهست که دموکراسی انقلابی و نیروهای سوسیالیسم هم اکنون در پهنه جهانی در چارچوب روند انقلاب جهانی به یکدیگر پیوند خورده‌اند.

دمکراتهای انقلابی تمایل دارند، البته با محدودیت و در چارچوب مفاهیم خود، که‌ازتجربه کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست بهره گیری کنند اشارات متعدد احزاب انقلابی دمکراتیك ورهبران آنها به این امر، عمدتاً، خصلت صوری محض ندارند.

کمونیستها و دموکراتهای انقلابی برای مرحله کنونی تکامل اجتماعی در کشورشان برنامه مشابهی ارائه می‌دهند. البته به‌این نکته نیز توجه داریم که درك کمونیستها ازچگونگی حل وظایف مبرم تکامل اجتماعی با درك دموکراتهای انقلابی در این باره تفاوت می‌کند. اما این مسأله از اهمیت عظیم تقریب هدفهای اعلام شده کمونیستها و دموکراتهای انقلابی درمرحله کنونی که تسهیل کننده همکاری میان آندو است نمی‌کاهد. تمام مثال‌های کنونی همکاری میان کمونیستها و دمکراتهای انقلابی، مبارزه و فعالیت مشترك آنها، بندرت بدون چنین نزدیکی ایدئولوژیکی امکان پذیر شده‌است.

نکته دیگری راکه نمی‌توان ازنظردورداشت اینکه دمکراتهای انقلابی به استفاده از تجربه کمونیستها، مهارت سازمانی آنها توانایی آنهادرسازمان دادن فعالیت تبلیغاتی وکارسازمانهای توده‌ای ودستگاه دولتی توجه‌دارند (البته درکشورهای مختلف این توجه و تمایل درسطوح متفاوتی میباشد). کیفیت ویژه کادرهای کمونیست رادراین رابطه همه قبول دارند.

مثلا، صلاحیت کمونیست‌های سوری که پست‌هایی دردستگاه دولت وارگان های اقتصادی دارند مورد تایید محافل بعثی است.

نزدیکی کمونیستها و دموکراتهای انقلابی بدین خاطر نیز بیشتر میشود که جنبش کمونیستی بموقع خود ارزیابی مناسبی ازاهمیت سیاسی دموکراسی انقلابی بدست داد، موضع علمی و انعطاف‌پذیری در رابطه با آن اتخاذکرد، ازاصلاحات اجتماعی- اقتصادی که تحت رهبری دموکراسی انقلابی انجام گرفت پشتیبانی کرد وزمینه را برای همکاری گسترش بخشید.

رواج سوسیالیسم علمی در کشورهای نو استقلال، نفوذ آن بردموکراتهای انقلابی، که برخی از قضایای آنرا پذیرفته‌اند، باوجود بقای اختلافات ایدئولوژیکی، پیونددموکراتهای انقلابی را باکمونیستها محکمتر میکند.

چنین هستند برخی ازعوامل اساسی. ودروهله اول عینی، که همکاری میان دموکراتهای انقلابی وکمونیستها راگسترش میدهند. درعین‌حال، نباید عواملی را که حصول این نزدیکی را دشوار میسازندندست کم بگیریم.

سرچشمه دشواری‌های موجود در مناسبات احزاب کارگری با دموکراتهای انقلابی را باید در سرشت اجتماعی، خاستگاه وخواص طبقاتی دموکراسی انقلابی جست. احتمالا دراین زمینه بیش ازهرزمینه دیگری، نوسان و تزلزل دائمی مالك خرد(واقشارمیانی)، [2] موضع بینابینی آن، دفاع «دو جانبه» طبقاتی اش رخ می‌نماید. اکنون اینرا نیز بایدبیافزائیم که، قشر مرفه روستائی وکولاکها که اغلب سخنگویانی دردموکراسی انقلابی دارند نسبت بکمونیستها با نظری منفی وحتی خصمانه نگاه میکنند.

جهان‌بینی ناسیونالیستی دموکراتهای انقلابی، که به‌سوسیالیسم همچون تابعی از ناسیونالیسم می‌نگرد، یکی از خطوط عمده جدائی ایندو نیرو است. دراینجا تنها مساله برسر ناهمسازی اصول ناسیونالیسم دموکراتهای انقلابی وانترناسیونالیسم کمونیستها نیست. آنچه بیشتر جالب‌توجه‌است این واقعیت میباشد که دموکراتهای انقلابی رابطه دیالکتیکی میان انترناسیونالیسم ومیهن پرستی را درك نمی کنند، (البته، منظورما، عدم درکی است که‌ازلحاظ اجتماعی مشروط می باشد). برخی ازمحافل انقلابی دموکراتیك، انترناسیونالیسم بطور اعم، و انترناسیونالیسم کمونیستهارا بطور اخص منافی بامیهن‌پرستی می‌دانند.

جا دارد یادآور شویم که‌این طرز برخورد اغلب در خدمت این ادعا است که کمونیستها «نمیتوانند» بطور مناسب ودقیق مسایل کشور خود و بطورکلی کشورهای نو- استقلال را حل وفصل کنند، چرا که، بنابه این ادعا، آنها با سرزمین ملی خود «پیوند ضعیفی» دارند.

اختلافات ایدئولوژیکی دیگری نیز- که نقش مهمی هم‌ایفا می کنند - میان ایندو گردان وجود دارد، ازجمله برسرمسایلی چون طبقات ومبارزه طبقاتی، طرز برخوردباطبقه کارگرودیکتاتوری پرولتاریا، بویژه شیوه برخورد با مذهب.

احزاب کارگری بارها این مسئله را توضیح داده‌اند که از آزادی مذهب دفاع می کنند. کمونیستها موکداً یادآور می‌شوند که جدائی وستیزمیان توده‌ها برشیوه برخورد بامذهب، چنانکه تجربه نشان داده است، به نتایج فوق‌العاده منفی وحتی تراژیکی برای جنبش رهایی بخش ملی منجر می‌شود. بااین‌وجود، بسیاری از دموکراتهای انقلابی همچنان به موضع گیری منفی خود نسبت به آتئیسم کمونیستها ادامه‌میدهند.

درسالهای اخیر، عامل دیگری نیزاضافه شده که زاینده مشکلاتی درمناسبات ایندوگردان است. این عامل جدید عبارتست ازتمایزقایل نشدن میان مفاهیم ایدئولوژیك وفعالیت تفرقه‌افکنانه مائوئیستها باکارخلاق وسازنده احزاب کارگری راستین. این فعالیت خرابکارانه مائوئیستها ومشکلات ناشی ازآن برخی اوقات ازسوی دموکراتهای انقلابی علیه احزاب کارگری بکار می‌رود.

مشکلی که می‌توان آنرا «حسادت سیاسی» نامید نیز از جانب برخی محافل انقلابی دموکراتیك نسبت به کمونیستها، تاثیرمنفی برمناسبات ایندو نیرو دارد. دموکراتهای انقلابی خودرا نیروی سوسیالیستی «راستین» می‌انگارند وبه‌قبول عام یافتن این تصور در سطح بین‌المللی، بویژه ازجانب جنبش جهانی کارگری اهمیت زیادی می‌دهند. درنتیجه، گاهی دراینمورد نسبت به‌احزاب کارگری محلی نیز احتیاط می‌ورزند، و نیز، محتاطانه نسبت به پیوند احزاب کارگری باجنبش جهانی کارگری برخورد می‌کنند، اگرچه در اینجا، شکی نیست، که‌انگیزه‌های صرفاً ناسیونالیستی نیز موثر هستند.

اختلافات **سیاسی** برسر مساله‌دموکراسی نیز تاثیرعمده‌ای برهمکاری میان دموکراتهای انقلابی و کمونیستها دارد. می‌دانیم که‌بسیاری ازدمکراتهای انقلابی براصل تکامل‌دادن انقلاب «از بالا» صحه می‌گذارند. اما احزاب کارگری، رشد خلاقیت سیاسی توده‌ها، گسترش‌دموکراسی توده‌ای، وتکامل دادن روند انقلاب‌هم «ازبالا» وهم «ازپایین» را ترجیح می‌دهند. کمونیستها قاطعانه‌ازنیاز به‌دموکراتیزه‌کردن پیگیرحیات اجتماعی، وتضمین امکانات گسترده برای فعالیت تمام سازمانهای ترقیخواه ومیهن پرست دفاع می‌کنند. احزاب کارگری هوادار ایجاد یك رژیم متکی به‌سازمانهای سیاسی کارآی توده‌ها دریك‌جبهه ملی می‌باشند. آنها بخوبی می‌فهمند که پیشرفت هایی که ازبالا به‌توده‌ها «تحمیل شود» وبه‌پشتیبانی سازمان یافته وفعال توده‌ها متکی نباشد، تضمینی ندارد.

عامل دیگری که آنهم اهمیت دست‌اولی درمناسبات دموکراتهای انقلابی واحزاب کارگری دارد، پدیده‌ای است که می‌توان آنرا بطور مشروط رقابت بین حزبی نامید. چنین رقابتی را اغلب درمناسبات احزاب سیاسی دارای همکاری بایکدیگر نیز مشاهده می‌کنیم.

طبیعی‌است که‌هم‌دموکراتهای انقلابی وهم کمونیستها میکوشند نفوذ خودرا برتوده‌ها افزایش دهند. اگرچه پایگاه اجتماعی هردوگرایش‌سیاسی که «ذخیره»ی این گسترش است، یکسان نیست (مثلا، دموکراتهای انقلابی، نمی‌توانند موقعیت استواری میان پرولتاریای صنعتی شهر داشته باشند، کمونیستها نیزنمی‌توانند نفوذ قابل توجهی برمحافل بالایی اقشار میانی ودهقانان مرفه داشته باشند) لیکن، همچنانکه پیش‌از این گفتیم، تاحد زیادی مشابه یابهرحال نزدیك است.

تاریخ گذشته مناسبات بین حزبی، طنین اختلافات وستیزهای گذشته، سوءتفاهم وعدم اعتمادی که در مواردی غلبه برآنها طی مدت زمان کوتاه‌مشکل است، نیز، برروی‌هم‌درمواردزیادی بربغرنجی اوضاع می‌افزاید.

برخی اوقات دموکراتهای انقلابی زمانی که زمام اموردولت را بدست می‌گیرند تمایلی به تقسیم قدرت **واقعی** باهیچکس دیگرنشان نمی‌دهند. بعلاوه، این گرایش دموکراسی انقلابی بمثابه یك نیروی اجتماعی اغلب‌بامنافع محافل حاکمه انطباق دارد.

دموکراتهای انقلابی، در کوشش برای تحکیم موضع‌مسلط خود اغلب بسوی **انحصارسیاسی** تمایل نشان می‌دهند وبادیده‌شك و تردید به هرسازمان سیاسی و فعالیتی که تحت کنترل آنها نباشد، می نگرند.

واین نکته‌ای است که بیش‌ازهمه در رابطه با احزاب کمونیست صدق‌می کند، چراکه‌دموکراتهای انقلابی استحکام آموزش‌وسازمان کمونیستها، و اهمیت پیوندهای بین‌المللی این احزاب را برای اتوریته‌شان درمی‌یابد.

ارتجاع داخلی و خارجی براین ترس بطور مصنوعی دامن می‌زند، تمایلات «خرابکارانه» به‌کمونیستها نسبت می‌دهد و مدعی‌می‌شود که کمونیستها تدارك می‌بینند تا «وارث سیاسی» دموکراتهای انقلابی بشوند، و، باتعمیق روند انقلابی، دمکرات‌های انقلابی‌را بمثابه نیرویی که نقش خود را ایفاکرده‌است، کنار می‌زنند.

نکته دیگری‌که باید بدان توجه داشته‌باشیم اینست‌که‌محافل معینی ازدموکراتهای انقلابی از مساله‌تماس وهمکاری باکمونیستها برای مانور در مناسبات خود با جهان سرمایه‌داری وبرخی‌اوقات حتی‌دولتهای ارتجاعی درنواحی جنبش رهایی‌بخش ملی استفاده می‌کنند. بی‌اعتمادی، بیگانگی وحتی دشمنی باکمونیستها گاهی با احساسات خود این محافل منطبق نیست، اما در عین‌حال، اخذ وام، اعتبار و کمك‌های فنی ازدولتهای امپریالیستی رابرای آنها تسهیل‌می کند واغلب‌تضمین کننده گرایش منفی کمتری از جانب دولتهای سرمایه‌داری و انحصارات بین‌المللی، و نیز نیروهای معینی در جهان سوم، نسبت به رژیمهای دموکراسی انقلابی است.

ازسوی دیگر، یکی‌از اصول خط‌مشی خرابکارانه استعمارنو علیه دولتهای مترقی‌پاشیدن بذر بی‌اعتمادی ونفاق‌میان جریانات ترقیخواه، برانگیختن‌دمکراتهای انقلابی به‌جبهه‌گیری در مقابل کمونیستها، کوشش برای تضعیف پیوندهای بین‌المللی‌این کشورها بااتحادشوروی واردوگاه سوسیالیستی است. امپریالیستها، هم‌آوا باهم وگاهی اوقات هم با جناح محافظه‌کار متمایل براست دموکراسی انقلابی، که عمدتاً دشمن کمونیستها است، عمل می‌کنند. هدف آنها ایجاددشواری های اضافی هرچه بیشتر در راه نزدیکی صفوف دموکراتهای انقلابی وکمونیستها است.

برخی‌ازدموکراتهای انقلابی که‌دارای مواضع ضدامپریالیستی قاطعی نیزهستند به‌این‌مفسده‌جوییها (پرووکاسیون) میدان می‌دهند. آنها می‌کوشند «استقلال» ایدئولوژیکی خود را با مبارزه علیه «هم سرمایه‌داری و هم کمونیسم» نشان‌دهند، غافل از اینکه این‌جریان در عمل بنفع دشمنان انقلاب‌است.

چنانکه مشهوداست، عواملی که گسترش همکاری و نزدیکی دموکراتهای انقلابی وکمونیستهارا بغرنج‌می‌سازند از نظروسعت کلی وحدت‌شان نسبت به‌جنبش کارگری جهانی واحزاب کارگری کشورهای جوان، خودباهم‌تفاوت دارند.

درحالیکه ازلحاظ‌تاریخی و از نقطه‌نظر دورنمای درازمدت جدی‌ترین عوامل بوجود آورنده دشواری‌ها متفاوت‌هستند. وهمچنین تظاهر ایدئولوژیکی آنها- با اینهمه همه‌آنها درارتباط مستقیم باسرشت اجتماعی دموکراسی می‌باشند. [1] درمرحله کنونی انقلابی جدی‌ترین موانع همکاری میان دموکراتهای انقلابی و احزاب کارگری اختلافات‌سیاسی هستند. این اختلافات دروهله‌اول‌مربوط می‌شوند به‌نقش احزاب کارگری درزندگی عمومی‌ودولتی، تکامل دموکراسی‌وموضع‌انترناسیونالیستی احزاب کارگری.

رویدادها نشان‌می‌دهند، که حتی‌باوجودنزدیکی‌ایدئولوژیکی معینی که‌برخی‌محافل دموکراسی انقلابی درپاره‌ای کشورها با احزاب کارگری پیدا کرده‌اند، ولی‌بااینهمه سیاست تحدید نفوذ احزاب کارگری دراین کشورها دنبال می‌شود. بعلاوه پذیرش شعارهای‌احزاب‌کمونیست‌وبرخی نظریات سوسیالیسم علمی توسط آنها- که‌نمودی ازتکامل سیاسی و رادیکالیزه شدن دموکراسی انقلابی است- برخی اوقات توسط این‌محافل‌در کوشش جهت تضعیف مواضع احزاب کمونیست بکارمی‌رود. [2]

دموکراتهای انقلابی اغلب نظام تك‌حزبی راترجیح‌میدهند- بدیگرسخن، تنهاوجودحزب‌خود، سازمان سیاسی خودرامی‌پسندند. درعمل، برخی‌گروههای انقلابی دموکراتیك، درعین‌حال که‌روابط خودرا با احزاب کارگری حفظ می‌کنند، می‌کوشندشرایطی‌فراهم آورندکه طی آن، دیر یا زود، احزاب کارگری در سازمانها یا احزاب‌ملی- دمکراتیك ادغام و یاحل‌شوند.

محافل‌معینی از دموکراسی انقلابی ترجیح‌می‌دهند که تماس وهمکاری‌باکمونیستها» براساس فردی» حفظ شود. نیروهای‌معینی درحزب بعث سوریه چندین سال این سیاست را تعقیب می‌کردند. تجلی عملی این‌سیاست‌کوششهایی بودکه رهبران بعثی برای وارد کردن‌کمونیستهای موردنظر خویش (ونه منتخب‌ازسوی حزب کمونیست) به حکومت و دستگاه دولتی بعمل می‌آوردند. رهبری کنونی حزب بعث، ودررأس آن حافظ اسد، این وضع را عوض کرد. رهبری کنونی حزب بعث سوریه‌براساس‌منافع‌تکامل‌مترقیانه کشور، ومبارزه ضد امپریالیستی افزایش همکاری باکمونیستهارا **بمثابه یك حزب** آغازکرده‌است.

حتی‌وقتی‌که‌کمونیستها از حق‌فعالیت‌سیاسی علنی برخوردار می‌شوند، فعالیت‌آنها در معرض تضییقات غیر مستقیم قرار دارد. البته باید تاکیدکنیم که، سیاست اعمال فشار به‌احزاب کارگری همواره بمعنای‌چشم‌پوشی‌دموکرات‌های انقلابی از سیاست همکاری واقعی باکمونیستها نیست. در واقع امر، ایندو سیاست (همکاری ازیکسوواعمال‌فشارازسوی‌دیگر. م.) بموازات یکدیگرعمل‌میکنند، یاحتی ممکن‌است، مکمل‌یکدیگر باشند. طبیعتاً، مواردی هست‌که همکاری خصلت صوری دارد وعملا پوششی است برای تاکتیك فشار وتحدید.

بالاخره، محافل معینی از دموکراسی انقلابی، بویژه جناح راست آن، می‌کوشند از مسأله رابطه باکشورهای اردوگاه سوسیالیسم علیه احزاب کارگری کشور خود بهره‌برداری کنند. این محافل در عین اینکه خدمات‌ونقش «کمونیسم‌بین‌المللی» را در جهان معاصر می‌پذیرند و تمایل به همکاری با آن نشان می‌دهند، به کمونیستهای کشور خودبرچسب «بد» و«دگماتیست» می‌زنند.

علیرغم تمام این مشکلات، سمت‌گیری احزاب کمونیست در انقلاب‌ملی ودموکراتیك، چنانکه مواضع آنها نشان می‌دهد، نه‌در راستای **توافق تاکتیکی** با دموکراسی انقلابی که تنها دوره زمانی محدودی را دربرمی‌گیرد و اقدامات ومسایل ویژه‌ای را شامل می‌شود، بلکه در راستای **اتحاد استراتژیك** بادموکراسی انقلابی است. (۳)

ازاینجاست که‌خط‌مشی‌پیگیر کوشش برای همکاری عملی با دموکراتهای انقلابی نشأت می- گیرد. آنچه‌دراینجا اهمیت‌بسیاری دارد انجام‌یك‌ارزیابی‌عینی‌است- که‌کمونیستها انجام داده‌اند- از اصلاحات اجتماعی انجام‌گرفته‌در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی، ازسهمی که‌دموکراسی انقلابی در تکامل رهایی ملی و اجتماعی‌کشورهای نواستقلال ایفا می‌کند.

«ادامه دارد»

یاداشت‌ها:

۱. الدستور بیروت ۳ اکتبر ۱۹۷۱

۲. ما دراینجا به تضادهای «ازلحاظ اجتماعی مشروط» در معنای محدود آن‌نظر داریم، چرا که‌در معنای وسیع، تمام اختلافات اصلی‌میان کمونیستهاودموکراتهای انقلابی به‌این یا به‌آن طریق در ارتباط‌باسرشت‌اجتماعی‌دموکراسی انقلابی می‌باشند.

۳. جادارد یادآور شویم‌که گرایشهای سیاسی از این نوع توجه برخی از ایدئولوگهای بورژوا را جلب‌کرده است، آنها آشکارااستفاده‌ازاین‌روشهارا برای مبارزه با سوسیالیسم علمی توصیه می‌کنند. برای نمونه، مجید خدوری، استاد دانشگاه جان‌هاپکینزوسرپرست‌سابق‌مرکز مطالعات‌خاورمیانه، تشویق «ظهور یك‌جنبش روشنگرانه ومترقی را که برخی از اجزاءکمونیسم و ناسیونالیسم‌را درهم‌آمیخته‌باشدو بدینسان جنبش‌کمونیستی‌را خلع سلاح کند» پیشنهادمی نماید. (مجید خدوری، گرایشهای‌سیاسی‌درجهان عرب. نقش اندیشه‌ها و آرمانهادر سیاست، بالتیموروالندن، ۱۹۷۰، صفحه۱۲۸).

(۳). خالدبکتاش‌درمصاحبه‌ای باروزنامه Népzbadsoig میگوید «ماکمونیستها، مانندسایرنیرو- های ترقیخواه، عقیده داریم که همکاری میان نیروهای ترقیخواه یك تاکتیك‌گذرا یاموقتی‌نیست

بقیه درصفحه مقابل

هوشنگ پورکریم

صنایع روستائی ایران ووضعیت زحمتکشان روستائی دراین صنایع (۶)

بخش دوم: «تولید کالائی ساده» و «تولید کالائی سرمایه‌داری»

«قسمت دوم» (قالی‌بافی)

برای بررسی صنایع دستی درجامعهٔ روستائی ایران، به‌چند لحاظ باید حتی‌المقدور جای مناسبی رابه‌صنعت قالی‌بافی اختصاص داد تا بتوان ازآن باشرح وبسط بیشتری صحبت کرد. یکی به‌لحاظ این‌که شاغلین دراین صنعت، بیش‌از هرصنعت دیگر، در حدود یك میلیون‌نفر وغالباً روستائی‌انـد. ازاین لحاظ،هیچ صنعت دیگری، اعم‌ازدستی یاماشینی، باآن قابل مقایسه نیست. دیگر این‌که صنعت قالی‌بافی، ازنظر موقعیتش درصادرات کشور، پس‌از نفت مقام مهمی دارد. مثلا طی پنجساله از۱۳۵۰ تا۱۳۵۴، بنا به‌آماررسمی‌منتشر شده، معادل ۳۴۹۴۱ میلیون ریال فرش ازکشور صادرشده است‌که پس‌از صادرات نفت و درتراز صادرات پنبه (بـا۳۶۸۰۲ میلیون ریال) قرارگرفته‌است («آمارمنتخب ۱۳۵۶»، ازانتشارات مرکز آمارایران، شمارهٔ مسلسل ۷۷۰). به همین سبب است‌که درحدود ۹۰ درصد از مجموع‌کارگاههای نسـاجی در روستاهای‌کشور قالی بافی‌اند. چنانکه درسال۱۳۴۹ از۳۶۳هزارکارگاه‌نساجی‌روستائی، درحدود ۸درصد به ریسندگی وبافندگی و ۳درصد به گلیم‌بافی و زیلوبافی و۸۹درصد به قالی‌بافی‌اختصاص داشت(«صنعت نساجـی روستائی، سال ۱۳۴۹»، از انتشارات مرکز آمار ایران، شمارهٔ مسلسل۳۴۹).

بعلاوه، قالی‌بافی، چه‌به ملاحظات فنی‌وهنری وچه‌به‌ملاحظهٔ مناسبات تولیدی دربین صنعتگران شاغل دراین رشته وواسطه‌های گوناگون‌وسرمایه‌گذاران‌وتجارفرش، ازتنوع‌فوق‌العاده‌ای‌برخوردار است. صنعت قالی مراتب‌گذار از «تولید خودمصرفی» بـه «تولید کالائی» واز «تولیدکالائی‌ساده» به «تولیدکالائی‌سرمایه‌داری» راطی کرده‌است واکنون با وجودی‌که «تولیدکالائی‌سرمایه‌داری» به‌نحوی قاطع درآن تفوق دارد، ولی‌شکل‌های تولیدی ما قبل‌را هم‌می‌توان جسته وگریخته درآن دید.

گذشته از این‌ها، یك وجه تمایز صنعت قالـی از بقیـهٔ صنایع دستی ایران در این‌است‌که تعـداد کثیری از این صنایع، طی صد یا صدوپنجاه سالهٔ اخیر، به علت نفوذ و رقابت محصولات صنایع ماشینی‌مشابه، اهمیت‌اقتصادی خودرا، مخصوصاً درشصت‌هفتاد سالهٔ‌گذشته، ازدست‌دادند. درحالی‌که صنعت‌قالی، به‌سبب‌مصونیت از رقابت محصولات‌ماشینی،اهمیت‌اقتصادی‌بارزی‌دارد،هرچندکه‌عوارض ناگوارناشی از «تولیدکالائی سرمایه‌داری» را تحمل‌می‌کند که در درجهٔ اول‌متوجهٔ قریب به‌یك‌میلیون زحمتکشان صنعتگر وهنرمند این‌رشته است.

بااین‌مقدمات پیداست‌که‌وقتی ازصنایع دستی‌ایران‌درروستا صحبت‌می‌شود، حقاً باید جائی‌رافراخور موقعیت‌صنعت قالی‌درجامعهٔ روستائی ایران اختصاص‌دادودر آن ازجمله به‌وضعیت زحمتکشان روستاها دراین‌صنعت پرداخت تا مشکلات صنعت قالی‌که میـراث حکومت‌های ضدملی پیشین‌است هرچه بیشتر شناخته وبه‌رفع آن‌ها کمك‌شود.

سابقهٔ قالی‌بافی درایران، بنا به‌معدودی آثارمستند،حداقل به‌حدوددوهزاروپانصد سال‌پیش‌می‌رسد. ازشواهد تاریخی دیگـری پیداست‌که ازآن‌وقت‌به‌بعد قالی‌بافی درایران‌عمومیت داشتـه ودر مناطق‌گوناگون کشورمعمول بوده‌است. البته مراحل مقدماتی این صنعت دراجتماعات دام‌پرورکوچنده‌وبه‌وسیله زنان تطوریافته‌است. چنان‌که امروزه‌هم زنان‌ایلی عموماً درریسیدن پشم‌گوسفند و بره‌و موی‌وکرك بزوتهیهٔ انواع بافتنی‌های پشمی وازجمله‌درباقتن‌قالیچه مهارت دارند وچنین‌اموری را یکی از وظایف خانه‌داری وکارهای زنانه می‌دانند. ولی تطور مراحل پیشرفته‌تر قالی‌بافی در ایران طبعاً درجوامع روستائی وشهری اتفاق‌افتاده است و دراین جوامع بودکه این‌صنعت به‌تدریج‌ازصورت «خانگی» و«تولید خودمصرفی» به‌یك «حرفه» تبدیل شدوجنبهٔ «تولیدکالائی» پیدا کرد.

از قرائن پیداست که تاقبل از دورهٔ صفویه هنوز «تولـید کالائی» درقالی بافی بر «تولید خود مصرفی» تفوق پیدانکرده‌بود. تاآنوقت، قالی‌بافی بصورت یك‌صنعت «خانگی» وبه‌مشابه یکی از امور خانه‌داری‌درخانواده‌های ایلی وروستائی وندرتاً شهری‌به‌عهدهٔ زنان محول بود. زنان، همان‌طورکه حالاهم جسته وگریخته معمول است، به‌منظور استفادهٔ خانگی و بااغتنام فرصت ازاوقات فراغـت به‌قالی بافی می‌پرداختند. درهمان حال، دخترانشان هم این‌صنعت را از آنان می‌آموختند ووقتی‌که به‌خانهٔ شوهر می‌رفتند در آنجا هم قالی بافی‌را دنبال میکردند. به‌این ترتیب، قالی بافی درایـن خانواده‌ها، به‌صورت یك‌سنت ازنسلی به‌نسل بعد انتقال مییافـت.

مقارن دورهٔ صفویه شاید هم اندکی پیش ازآن، به‌مـوازات رونق پیشه‌ها وتجارت و اعتلای عمومی اقتصاد، قالی بافی به «حرفـه» تبدیل شد و جنبهٔ «تولید کالائی» به‌خود گرفت ومردان، که تاآن وقت به‌ندرت در این صنعت‌دست داشتند، به‌صورت پیشه‌وران‌هنرمند به تطور قالی‌بافی کمك‌کردند. درکارگاههای درباری وکارگاههای معمولی دورهٔ صفوی،انواع قالی‌های ایران، به‌عنایت استادان‌ماهر، ازنظر نقش ونکار وبافت به‌حداعلا تطور یافت. قالی‌بزرگی راکه «استادمقصود کاشانی» بانقوش گل وگیاه برزمینه آبی آسمانی‌برای مقبرهٔ شیخ صفی‌دراردبیل‌بافته است میتوان نمونهٔ بارزی ازاعتلای قالی بافی ایران درددورهٔصفوی دانست. دراین دوره، به‌مقدارزیاد، قالی از ایران به‌اروپای غربی‌صادر میشد وچون ازطریق «ترکیه» به‌کشورهای اروپائی‌میرسید، درآن‌کشورها به «قالی ترکی»مشهور شد.

صنعت وبازرگانی قالی، پس از دورهٔ صفوی، نشیب‌و فراز هائی به‌خود دید تابه دورهٔ قاجار انتقال یافت. دراین دوره‌قسمتی ازسرمایه‌های تجاری داخلی وخارجی‌متوجه این‌صنعت شدواستحالهٔ آن‌را از «تولید کالائی ساده» به «تولید کالائی سرمایه‌داری» تسریع کرد. درتمام این‌مدت، قالی بافی منحصر به‌زنان ودختران باقـی نماند. بلکه جمع‌کثیری ازمردان وپسران نوجوان نیز، مخصوصاً درجامعهٔ روستائی ایران، به این«حرفه» روی آوردند وحتی عدهٔ زیادی کودك ازخانواده‌های زحمتکش شهرها وروستاها ازسنین‌شش هفت سالگی به‌قالی بافی گمارده شدند. امروزه، به‌موجب آخرین تحقیقات، قریب به یك میلیون نفر در قالی بافی دست دارند کـه در اکثریت بزرگشان روستائی‌اند و حـداقـل در یازده هـزار روستای ایران قالی‌بافی «حرفه‌ای» رایج است. اکنون، چنان‌کـه خواهیم‌دید، سال‌ها است‌که ازنفوذ سرمایهٔ‌تجاری درصنعت قالی‌بافی می‌گذرد وسال‌هاست‌که «نیروی‌کار» درایـن صنعت تحت بهره‌کشی شدید «سرمایه» قرارگرفته است.

ماجرای رخنهٔ سرمایهٔ تجـاری درصنعت قالی‌بافی را بهتر است ازدورهٔ قاجاروخصوصاً ازنیمهٔدوم این‌دوره تعقیب کنیم. درآن وقت، پس‌ازفروخفتن‌جنك‌های ناپلئون‌که موقتاً موجب اختلال در ورودکالاهای ماشینی کشورهای سرمایه‌داری به مشرق‌زمین وازجمله ایران شده بود، باردیگرکالاهای ماشینی ایـن‌کشورها بـازارهای ایران را تسخیر کرد. مخصوصاً انواع منسوجات انگلیسی‌که طبعاً ازمحصولات مشابهٔ صنایع دستی ایران ارزان‌تربود، بازار کالاهای ایرانی را ازرونق انداخت. کارگاهـای نسـاجی‌گوناگون، نظیر شال‌بافی، ابریشم‌بافی، مخلمل‌بافی وغیره، درشهرو روستا، تدریجاً به ورشکستگی وتعطیل دچارشدند. درحالی‌که حکومت‌هـای وقت این‌صنایع ملی را ازهرکمك و حمـایت ممکن دولتی محروم نگه داشته بودند ومراجعات وشکایات پیشه‌وران وبازرگانان خرده‌پاهم به‌علت وابستگی دستگاه دولتی به‌سیاست‌های‌استعماری‌مشکلی‌راحل نمی‌کرد.

درهمان‌حال‌که سرمایه‌داران‌اروپائی باصدورکالاهای‌محصول کارخانه‌های خود به ایران باعث رکودبازار محصولات صنایع دستی ایران می‌شدند، موجبات افزایش تولیدکالاهائی نظیرتریاك، پنبه، ابریشم، چرم وحنا را فراهم می‌آوردندکه باید از ایران به اروپا صادرمی‌شد تاکارخانه‌هاشان ازلحاظ تأمین موادِاولیه درمضیقه‌قرار نـگیرنـد. گـذشته از ایـن نـوع کالاهـا ، مقـدار تـولیـد قالی نیزکه ازرقابت محصولات ماشینی مصون بود افزایش‌پیداکرد وصدورآن رونق‌گرفت. درابتدای‌امر، بازرگانان تبریزی‌قالی‌های ایران رابه «اسلامبول» می‌بردندکـه خریداران اروپائی وندرتاً آمریکائی برای این قالی‌ها درآنجا زیـاد بودند. کمی بعد شرکت انگلیسی «زیگلر» وسپس‌دردههٔ اول‌قرن‌بیستم چندشرکت‌بازرگانی دیگراروپائی وآمریکائی، به منظور صدورقالی از ایران، شعباتی درتبریز، اراك، کرمان وچند نقطهٔ دیگرازمراکزقالی‌باقی ایران دائرکردند. این شرکت‌ها، درعین اشتغال بـه‌صدورقالی ازایران، باتحویل‌دادن‌کلاف‌های پشمی‌رنك‌شده ونقشه وملزومات‌دیگر به‌قالی بافان‌شهری‌وروستائی‌درتولیدقالی‌سرمایه‌گذاری‌می‌کردندودرافزایش مقدار تـولید و تسریع در رونـد تولید مؤثر می‌شدند. فقط در اراك، یا «سلطان آباد» آن روز، سرمایه‌هائی کـه این شرکت‌های خارجی در تولید قالی به‌کار انداخته بودند به‌قولی،

«... بریك میلیون لیرهٔ انگلیسی بالغ می‌شد وتنهادرشهر اراك ۳۰۰۰ دستگاه برای صادرات کار می‌کرد...» (نقل از صفحهٔ ۹۴ «قالی ایران»، نوشته م.ا. به‌آذین. از انتشارات «ابن‌سینا»، تهران-۱۳۴۴). بنابراین، به‌موازات بحران ورکود صنایع‌دستی در ایران وتعطیل شدن‌کارگاههای نساجی درشهر و روستا، صنعت قالی درایران رونق پیداکرد وجمع کثیری ازصنعتگران بیکاردر رشته‌های شال‌بافی، ابریشم بافی، مخمل بافی و غیره به‌این صنعت جذب شدند.

بنابرآنچه گذشت، در آستانهٔ قرن بیستم، تولید و صدور قالی ایرانـی باسرمایهٔ تجاری داخلـی و در درجهٔ اول سرمایـهٔ بازرگانان تبریزی وسپس باسرمایهٔ شرکت‌های خارجی رونق‌پیدا کرد. تولید وصدور قالی به‌صورت‌ما به‌ازای‌کالاهای ماشینی‌خارجی که بازارهای ایران را گشوده بودند جایگزین تـولیدات صنایع دستی ورشکستهٔ ایران‌شدندکه درمحرومیت ازحمایت وکمك‌دولتی ازعهدهٔ رقابت باکالاهای خارجی برنمی‌آمدند . ازآن وقت به‌بعد، تولید قالی، نظیر تولید وصدور نفت. تدریجاً به‌یکی از مهم‌ترین رشته‌های فعالیت اقتصادی ایران تبدیل شد. بـااین صنعت دستی، سرمایه بزرگی در اشکال‌گوناگون بهره‌کشی‌ازنیروی‌کارزحمتکشان قالی‌باف وعمدتاً روستائـی به‌کار انداخته شدکـه تشریح آن‌ها را مضمون اصلی مقالهٔ آینده قرار داده‌ایم.

بقیه از صفحه مقابل

این همکاری ضرورتی است‌که از شرایـط عینی نشأت میگیرد» (Nepszabadsag31 May1966) بکتاش‌درنطق‌گشایش‌کنگره چهارم حزب (۱۹۷۴)، یکبار دیگـر گفت، «حزب‌کمونیست سوریه‌با تمامی پراتیك سیاسی خود ثابت کرده که اتحاد با دموکراتهای انقلابی‌را یك مرحله استراتژیك ودراز مدت می‌انگارد و نه یك تاکتیك گذرا.» (مجلهٔ بررسی مارکسیستی جهان»، شماره ۱۱، ۱۹۷۵،صفحهٔ۱۱.) ا.محمد،دبیر اول‌کمیته مرکزی‌حزب‌کمونیست عراق نیز این موضع اصولی را هنگام امضاء بیانیه‌مشترك حزب کمونیست‌عراق وحزب‌بعث‌درباره همکاری‌درجبهه میهن‌پرستانه‌ملی فرمولبندی کرد. («الثوره»۱۸، جولای۱۹۷۳).

ناظم حکمت

کشتهٔ افتاده درمیدان

کشته‌ای افتاده است ، -
جوانك بیباك هیجده ساله -
باآفتاب درسراسر روز ،
با ستارگان به هنگام شب ،
در میدان بایزید استانبول.

کشته‌ای افتاده است .
به‌یك دست کتاب درسی‌اش راگرفته ،
بادست دیگر رؤیای ناتمامی را ،-
رؤیایی‌که پیش‌از زادن مرده است
در آوریل سال هزار ونهصد وشصت ،
در میدان بایزید استانبول.

کشته‌ای افتاده است .
به تیرزدندش ،
و زخم‌گلوله برپیشانی‌اش
همچون میخك سرخی است‌که بشکفته ،
در میدان بایزید استانبول.

کشته‌ای همچنانی افتاده خواهد ماند
و خونش قطره قطره برزمین خواهد چکید ،
تاآن روزکه مردم سلاح درکف کشورم
باسرودهای آزادی
خواهندآمد ومیدان بزرك رابه‌یك حمله خواهندگرفت .

سرودها

ازخود مردم ، سرودهاشان زیباترند ،
و پربارتر ازامید ،
وغمگین‌تر ،
و دیرپاتر .

بیش‌از خودمردم ، من سروده‌هاشان‌را دوست داشته‌ام .
بی‌مصاحبت مردم ، توانسته‌ام زندگی‌کنم ؛
بی سرود ، هرگز .
برایم پیش‌آمده است‌که یادلدارم
بیوفائی‌کرده باشم ،
باسرودی‌که برایش خوانده‌ام ، هرگز؛
هرگز هم سرودها فریبم نداده‌اند .

زبان‌شان هرچه باشد ،
سرودها را من همیشه فهمیده‌ام .

دراین دنیا ، هیچ چیز
از آنچه توانسته‌ام بنوشم وبخورم ،
از هرکشوری‌که بدان سفرکرده‌ام ،
ازهرآنچه توانسته‌ام ببینم و بشنوم ،
از هرآنچه توانسته‌ام لمس‌کنم
و بفهمم ،
هیچ ، هیچ چیز
هرگز آنقدر مایهٔ خوشبختی‌ام نبوده است
که یك سرود ...

در باره شوراها

بقیه ازصفحه ۲

اختلاف باهیات نظارت کاندیداهای خود راپس گرفت. در اسلام‌آباد جمعی ازکاندیداها استعفا کردند، درنهاوند انتخابات شورای شهر برگزار نشدواین‌بدنبال‌اعتراضات و انتقادات گروه‌های مختلف از نحوه‌برگزاری‌انتخابات‌وعملکرد مسئولین بود(اطلاعات، شنبه ۲۱ مهر۱۳۵۸). درایلام‌جوانان‌شهر طی‌تظاهراتی‌انتخابات‌آزادومردمی راطلب‌کردند. آنها بادادن‌شعارهایی‌چون «شورای‌طالقانی ایجاد باید‌گردد، شورای‌مالکین منحل باید گردد» خواستار انتخابات دموکراتیك شدند.انجمن‌جوانان مسلمانان شهرایلام باپشتیبانی‌از خواسته‌های این‌جوانان شرکت‌در انتخـابـات را تحریـم کـرد (اطلاعات،شنبه۲۱ مهر۱۳۵۸). بگفته‌ی وزیر کشور در رشت از صدهزارنفری که‌واجدشرایط‌شرکت درانتخابات بودندهشت هزار نفر بپای صندوق‌های رای رفتنـد (گفته‌های آقای هاشم صباغیان درمصاحبه تلویزیونی).

تجربه تاریخ ثابت کـرده است‌که نهادهایی که بدون توجه به‌ابتکار وقریحه انقلابی توده‌ها. «ازبالا» تحمیل شده باشند. واز پشتیبانی گسترده‌توده‌ها برخوردار نباشند، تضمینی ندارند. تنهـا تنهاشورایی را می‌توان یك نهاد راستین دموکراتیك دانست‌که‌از پایین وبراساس خلاقیت انقلابی توده‌ها سر برکشد.

آ. افچارنکو

رئالیسم سوسیالیستی و روند ادبی مدرن

«مناظره در بارهٔ انسان»

«من هیچ‌چیز زیباتر، پیچیده‌تر و جالبتر از انسان نمی‌شناسم. او همه چیز است».

ماکسیم گورکی

در آن روز که «لیندون جانسون»، رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده امریکا، قرار بود یکی از «انسانی»ترین نطقهای پیش از انتخابات خود را ایراد کند، گروهی ازاستادان زبان وادبیات روسی دانشگاههای مختلف آمریکادر منزل یک جوان نیویورکی کارآموز تحقیقات «اسلاوشناسی» گرد آمدند. آنان تقاضا کرده بودند تا با یک محقق ادبی شوروی که درحال بازدید ازایالات‌متحده بود، دیداری غیررسمی داشته باشند، تا «مسائل پیچیدهٔ رشته‌مان را پوست کنده به بحث بگذاریم». گفتگو، در واقع، پوست کنده و جهت‌دار بود. محققان آمریکایی درسراسر طول جبهه حمله کردند. درحالیکه با مسائلی که درمطالعهٔ «حماسهٔ ایگور» پیش آمده‌بود آغازمی کردند، قدم به‌قدم ازیک مرحلهٔ ادبیات روسی به مرحلهٔ دیگر، تا آنجا که آثارویژه محققان شوروی بدان راه می‌داد حرکت میکردند. و گفته‌هایشان ازسرزنشها، کنایات وحتی استهزاء خالی نبود. بهرحال، منصفانه باید گفت که درپایان، فضایل کارمحققان ادبی شوروی را، بویژه در تحقیق ادبی دربارهٔ نویسندگان روس وخارجی، پذیرفتند.

مباحثه، هنگامی که به مسیرادبیات شوروی چرخید، به‌اوج شدت خودرسید. درگرماگرم‌مناظره چیزی رخ‌داد که‌سازماندهندگان مجلس ملاقات پیش بینی‌اش را نکرده‌بودند؛ شکاف میان محققان آمریکائی، خط عمدهٔ بحث درهم شکسته شد، همه چیز در آشفتگی فروپیچید. یکی، دیگری را به نیهیلیست بودن وداشتن برخورد نابجا نسبت به حرفه‌اش متهم‌ساخت؛ کسی ازشکل گرایی (فرمالیسم) دفاع کرد ودیگری ازکوره در رفت... همچون شراره‌هایی در شب، نامها شعله می‌کشیدند وناگهان فرو می‌مردند؛ دمیزوف، زامیاتین ویاچسلاوایوانف، روسلاولف، گومیلف، لونتس، پیلنیاک، پاسترناک...

میهمان شوروی درحالیکه محققان آمریکائی‌را بحال خود وامی گذاشت تاهرچه می‌خواهند بگویند، به‌داستانی درباره زندگی پیچیده وآمیخته باناکامی یک مهندس مهاجرروسی که آنشب اتفاقاً درآنجا حضورداشت، بادقت گوش سپرد:

«چهل‌سال‌عمرمن درکشورهای بیگانه سرشار بوده است از کارکاهش ناپذیر وهراس‌مدام ازاینکه نکند فردا ازکار بیکارم کنند و بگدایی بیفتم. من درآلمان، فرانسه وآمریکا بکارهای‌ساختمانی اشتغال داشته‌ام وبیش‌ازبیست‌سال را در نیویورک کارکرده‌ام. برای اختراعات گوناگون‌خودحق‌ثبت شده‌بدست آورده‌ام. اما برای‌زندگی درشهر پول کافی ندارم. همهٔ ثروت ماشامل خانه حقیری است درتکه زمینی کوچک درکنار شهر. یک بیوک دست‌دوم خریده‌ام که موتورآن هنوزکارمی کند و...»

بدبختانه بحث میان‌استادان چنان فحوای تندوتیزوهیجانی بخودگرفت که میزبان‌مجبورشد صحبت مهندس را با محقق شوروی قطع کند وتقاضا نمایدتا «تردیدهای معلمانم را برطرف سازید»، میهمان شوروی، درحالیکه چند کلمه‌ای سخن‌گفت، پیشنهادکرد تا بخاطر مردمی بنوشند که‌شرافتمندانه درجستجوی حقیقت‌اند، حقیقتی که می‌تواند انسان را واقعاً آزاد، روحاً و جسماً زیبا و خالصاً سعادتمندسازد.

بعد نطق‌انتخاباتی جانسون درتلویزیون آغازگردید. چهره جانسون بتمامی برصفحه تلویزیون نمایان شد، خطوط عمیق و برجسته وچینها بوجهی دیگر برچهره‌ای عادی تأکیدداشت. او از ضرورت دفاع‌ازحیثیت فردی انسانها، چه‌غنی وچه فقیر، سخن‌گفت. اما مناظره‌کنندگان گوش نمی‌دادند. همگی به مخالفت با استادی برخاستند که‌میگفت‌همهٔ «باشماچکین»های گوگول مدت مدیدی‌است که دیگرجزو زندگی واقعی نیستند. پروفسور ج. باشور و التهاب اعتراض کرد: «برعکس، تراژدی‌قهرمان گوگول درداستان «شنل» برای سراسردنیا بامعنی‌است.» اوسریعاً محتویات کتاب «شخصیت‌باشماچکین» اثر محقق هلندی «ج.وان درانک» را مروری کرد و اشاره نمودکه «کارلومونتلا» یکی ازکتابهای خودرا که دربارهٔ تنگناهای انسان حقیر در دنیای سرمایه‌داری است، «بههمهٔ آکاکی آکاکیه‌ویچ باشما چکین‌های همهٔ ایام وهمهٔ کشورها» تقدیم کرده است — و ناگهان به‌سوی مهمان شوروی برگشت وستیزه‌جو پرسید: «وشما، پروفسور، آیا به پرداختن به‌مسئله انسانگرایی (اومانیسم) ادامه می‌دهید؟»

«آری، بیش‌ازپیش وهمیشه.»

«اما دقیقاً‌چه‌نوع انسانگرایی‌را ما می‌توانیم دراین‌روزگار مورد بحث قراردهیم؟»

«مطمئنم به من ظن نخواهید برد که گرایشی به ستایش از ارزشهایی‌که آمریکائیان گرامی می‌دارندندارم، اگر سوال‌شمارابااین سخن پاسخ گویم: دراین‌مرحله از زمان، در واقع می‌توانیم تنها از **اومانیسم واقع گرایانه**، تنها از **اومانیسم عملی** سخن بگوئیم. ومن **واقع گرایانه وعلمی** را ازدنیای بازرگانی آمریکائیان وام نگرفته‌ام، بلکه ازیکی از بنیاد گزاران آئین‌مان گرفته‌ام.»

هرزمان که کتابی راجع به‌فلسفه، جامعه‌شناسی، تاریخ‌فرهنگ یا نقد ادبی که به‌مسئلهٔ‌انسان می‌پردازد می‌بینم، به‌این ملاقات که در اکتبر **۱۹۶۴** درنیویورک روی داد، فکر می‌کنم. و به نظر می‌رسد که این مسئله در همه‌جا مورد بحث است. می‌توان مدعی‌شد که این مسئله موضوع عمدهٔ برخوردهای مدام میان دنیای کهنه و نو است. تنها ما نیستیم‌که چنین فکرمی‌کنیم. «والدمارفن کنورینگن»، سوسیال دمکرات آلمان‌غربی، نوشت: «حوزهٔ اساسی تضاد، که حل ناشدنی است ودو دنیا را ازهم جدا می‌سازد، جوهر انسان است، جوهر درونی او. این میدان نبردی است که‌آیندهٔ‌نوع بشر باید درآن تعیین گردد.» پس‌شگفت‌آور نیست که انسان به‌یک اندازه درمرکز توجه آنانی باشد که به‌اوهمچون «تاج سرزندگی» می‌نگرند و آنانی که او همواره برایشان یک «موجود لرزان» بوده است.

یکی ازپس‌دیگری، فیلسوفان آمریکائی، تاریخدانان، جامعه شناسان ومنقدان ادبی، کتابهایی منتشر کرده‌اند، باتفاوت بسیار درمحتوی وشکل، همچون، **مسائل انسان** اثرجان دیوئی، **در باره طبیعت انسان** اثرداگوبرد. رنه، **انسان خرد ستیز** اثرویلیام باره، **عظمت انسان** اثرپری د. وستبورک و **انسان علیه اسطوره** اثر ب. دونهام. در مادرید، خوزه اورتگا کتاب «انسان و جامعه «Elhombre y lagente» رامنتشر کرد. کتابی باعنوان‌شاعرانه **انسان درسرایش‌شعر** توسط محقق ادبی آلمان غربی بنوفن ویز نوشته شد. ریچاردف. برندت، جامعه شناس آلمانی کتاب خودرا **انسان‌درپرتو جامعه‌شناسی** نام داد. گونتر آندرەس، «اومانیست» آلمان غربی، بشیوه‌ای تحریک آمیز کتاب خود را **کهن سالی انسانها، درباره روح عصر دومین انقلاب صنعتی** نامید. تئودورلیت «نئواومانیست» نیز ازهمین زمره است. کتاب‌او به‌نام **آموزش به‌انسان درپرتو رویاروئی شرق وغرب** در هیدلبرگ منتشر شد.

این کتابها بسبب کلمهٔ «انسان» درعنوانشان شاخص‌می گردد، جلب نظرمی کنند. اما انسان موضوع نخستین آثاریست همچون، **پندار خلود** اثر کورلین لامونت، «منشأ ومعنای تاریخ Origine et Sens de L.histoire» اثر کارل یاسپرس، «اگزیستانسیالیسم خود نوعی انسانگرایی است «L'Existentialisme est un humanisme» اثر ژان‌پل سارتر، «مارکسیسم و انسان گرایی «Marxisme et humanisme» اثر پی‌یر بیگو و حتی **مانیفست کاپیتالیست** اثرلوئیس کلسو وماکس آدلر. اکثر عناوین گزارشها و نطقهایی که در مهمترین انتشارات مکزیک یافت می گردد «یادداشتهای سیزدهمین کنگرهٔ بین‌المللی فلسفه» Memorias delXIII Congreso International de Filosofia خود گویای امر است.

آدولفو مونوزآلونسو، فیلسوف تومیست، گزارش خود را بسادگی Elhombre ala intemperie نامید. برخلاف‌اینها، فیلسوف‌روح گرای ایتالیایی میشل فدریکو اسکیاسکا عنوان «علمی» تری را ترجیح میدهد، «ساختار آزادی در سرشت هستی انسان la Struttura della liberta nella (Constituzione) Ontologica de luomo»

گابریل مارسل، اگزیستانسیالیست فرانسوی، مؤلف «Les hommes Contre lhumain» و «انسان‌دشوارشناخت Lhomme problématique» ازتاکید برسمتگیری فلسفی درعنوان گزارش خود نیز کوتاهی نمی‌کند. «جنبهٔ اگزیستانسیالیستی ارج انسانی Laspect existentiel de la dignité Humaine»

در ارتباط با این کنگره، اتحاد شوروی کتاب «فلسفه، علم و انسان» رابه‌زبان‌انگلیسی منتشرساخت، ودرخود کنگره، فیلسوفان و جامعه‌شناسان شوروی گزارشهایی دربارهٔ «انسانگرایی و دنیای نوین»، «فرد وجامعه»، «انسان و تکنولوژی»، «انسان درعصر فضا» را ارائه کردند. در «انسان ودوران او» محققان شوروی بعضی نتایج بنیادی را ازمناظرات کنگره استخراج کردند. در «انسان در جامعهٔ سوسیالیستی و بورژوازی»، «یک سمپوزیوم»، «گزارشها و ارتباطات» و «مسئلهٔ انسان درفلسفهٔ معاصر» می‌توان مهارتی در تکمیل این نتایج دریافت. قدری زودتر، «انسانگرایی در ادبیات معاصر» و «ادبیات وانسان‌نو» انتشاریافتند. در عناوین آثارادبی نیز کلمهٔ «انسان»، بیش از پیش، شروع به ظاهرشدن کرده است: «سرنوشت یک‌انسان» اثرشولوخف، «انسان» اثرزلایتیس، «انسان واسلحه» اثرهونچار، «چهرهٔ یک‌انسان» اثروینوکوروف «با انسان پیش چشمهای هرکس» اثرسواک.....

با دیدن‌کلمهٔ انسان — Lhomme — Mench در تقریباً هرصفحهٔ این‌کتابها، پیش خود می گویی: این همه دربارهٔ انسان. دربارهٔ انسان؟ نههمینکه شروع به بررسی مضامین آن می کنی، به صورتی دقیق‌تر برایت محقق می‌شودکه، این‌همه بسادگی دربارهٔ انسان نیست، بلکه—له‌یا علیه انسان است. و، بار دیگر، متوجه می‌شوی، این‌همه دربارهٔ یک انسان، یک‌نمونه ازانسان، نیست‌بلکه حداقل دربارهٔ نمونه‌های گوناگون انسان است که‌بندرت یا بهیچ‌وجه تشابهی با نمونهٔ دیگر ندارد.

آن نوشته‌هایی که بضدانسان‌است بیشتر اوقات «انسان کلی» را متهم می‌سازد. سعی‌می کنند جوهر این «انسان کلی» را درچنگ بگیرند—این انسان‌است که محمل‌همهٔ اشکال ممکن سوءاستعمال‌قرار می گیرد—شخص بسرعت می‌بیند که این باید همان «انسان‌کلی» پنداشتی باشد که‌مارکس و انگلس، چنان طعنه‌آمیز، در «خانوادهٔ مقدس» اورا بریشخندمی گیرند. امااین اتهام درمقایسه‌با آنچه‌خیلی پیش‌ازاین توسط شوپنهاور، شتیرنر، کی‌یر که گورد، نیچه‌واشپنگلر گفته شده است، هیچ است. گاه بگاه، در سطور بظاهر خدا ترسانه و «غمخوارانه» یاسپرس، اورتگای‌گاست، گابریل مارسل واریک‌بنتلی بناگهان نه انسان بلکه «شیطان درندهٔ» شوپنهاوری، «بردهٔ غرایز رهبری شده» سپنسری، «درندهٔ بور» نیچه‌ای یا «انسان» وصف ناپذیرهایدگر، پدیدار می گردد. شخص هنوز می‌تواند فریاد اشپنگلر را بشنود: «انسان درندهٔ شکاری است. این را دوباره و دوباره خواهم گفت.»

نمونهٔ بعضی از این سطور «خداترسانه» برای مثال چنین است: «انسانیت فی‌نفسه، اخلاق انسان، مهربانی او، خرد وی پیشرفت نمی کند... پیشرفت علمی و تکنولوژیک است‌که بشیوه‌ای امکانات ما را بسط می‌دهد، اما پیشرفت جوهر انسانی وجودندارد» (کارل‌یاسپرس). واینها:

«**زیستن** یعنی‌که من باید باخویشتن بی‌ارتباط باشم، دریک خارجیت مطلق‌که آن‌را شرایط زندگی یاجهان نامیده‌اند. زیستن یعنی‌که من باید مدام، باهرچیز خوب یابدی‌که این دنیاراتشکیل می‌دهد بستیزم: کانی‌ها، روئیدنی‌ها، حیوانات، مردم دیگر، هیچ‌چیز دیگر بجا نمی‌ماند.» (اورتگای‌گاست)، یا «انسان، لودگی‌می کند، شاید یکی ازحیواناتی باشدکه باهوش‌ترند. اومطمئناً یک حیوان است ونه‌کمتر قهار؛ ویکی از استفاده‌های عمده‌که هوش خود را برای آن بکار می گیرد، همچنانکه هست، به‌تجاوز اندیشیدن است، هنگامی که مرتکب آن نمی‌شود. (لبخند متمدن مونالیزا شاید بدین معنا باشدکه او دارد طرح قتلی را می‌ریزد؛ امابیشترمحتمل است حاکی ازاین باشدکه او قتلهایی در ذهن تخیل می کندکه هرگز طرح آن را نریخته است.)» (اریک‌بنتلی).

بعضی مؤلفان خود را اگزیستانسیالیست کاتولیک، دیگران تومیست ونئوتومیست، و دیگرتران خود را روح گرای یا مصلحت گرای (پراگماتیست) می‌نامند، اما همگی آنان سعی دارند انسان را از انسان، از دنیا، از تاریخ جدا سازند، سعی دارند بی‌معنی بودن وجود انسانی، تباهی کامل انسان، بی‌خاصیتی آشکار اورا بهماثابت‌کنند، می کوشند به‌ما بیاورانند که «بنیادهستی رضامند، تردیدآمیز، دراماتیک وفاجعه‌بار انسانی تغییر-ناپذیر باقی‌مانده»، یاکه «سرنوشت ازپیش مقدر انسان چنین‌است که ازبدو تولد محکوم به‌اختناق یاجنایت است» و این که انسان اگرچه خالق تاریخ است اما درتغییر دادن آن قصور ورزیده‌است.

«انسان مدرن تنها است. جهان به‌قلمرو بیهودگی مبدل‌شده است، در حالیکه انسان ازدرد بیکسی بخود درمی‌پیچد.»، «انسان متالم است.» و، بعنوان نتیجهٔ‌نهائی [?] «مرگ زیبنده‌ترین (یگانه‌ترین eigenste—) امکان هستی است.»

هرکدام ازاین مؤلفین سبک خاص خویش را دارد. زبان خاص خویش را دارد، اما ایده‌ها... ایده‌ها غالباً بوام گرفته‌شده‌اند— ونه‌تنها از شوپنهاور، شتیرنر، کی‌یرکه گوردونیچه. و همهٔ اینها بازمی گرد به «گناه آغازین»، به «باطل‌اباطیل. همه‌چون باطل‌است»، به‌مقایسهٔ مشهور انسان باذرهٔ پست‌غبار. ایده‌هایی هستندکه به‌فساد می گرایندوبه‌ذرهٔ غبار مبدل می‌شوند. امابدبختانه درنگ‌می‌ورزند ومی‌ورزند — نه‌تنها در رسالات فلسفی ایدئولوگهای دنیای کهن، بلکه‌نیز درآثاره هماره بسیارمهم نویسندگان معاصر اروپایی و آمریکائی، درآثار نظریه‌آفرینان ومورخان ادبیات.

بهرحال، حتی حامیان انسان درتلقی خودشان از انسان، درنظریاتشان راجع به‌مأموریت، هدف‌ونقش انسان، یادرارزیابی-هایشان از نیروی نهفتهٔ او، وحدت ندارند. آنان حتی در شیوهٔ صورتبندی مسئله حداقل به‌دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه نخست شامل‌فلاسفه، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان ومنقدان ادبی هستند که عمدتاً، همچنانکه‌مارکس‌وانگلس گفته‌اند «به‌آنچه‌انسانهامیگویند، تخیل‌می نمایند، تصورمی کنند» می‌پردازند و ورودشان به مسئله زندگی انسانها از راه نحوه‌ای است‌که «انسانها روایت شده‌اند، اندیشه شده‌اند، تخیل گشته‌اند، بتصور آمده‌اند». بهرحال، این امکان‌کاملا هست که، برخلاف‌نیتشان، نظرات‌آنان عیناً با ایده‌های آنانی که علیه انسان می‌نویسند، نقاط مشترک فراوانی بیابد. ازاینجاست که‌ما شاهد کوششهای وقفه‌ناپذیری برای نسبت دادن بحران شخصیت انسان درسرمایه‌داری به‌همهٔ بشریت‌هستیم. آنها در انسان شکاف می‌افکنند. «جوهرمعنوی» اورا از «بارتن»وی مجزا می‌سازند، عقل‌رادربرابر احساس‌قرارمی‌دهند، به‌ناسازگاری‌اخلاق وپیشرفت حکم‌می‌دهند. انسان راپندمی‌دهند تاترک‌دنیا کند، همهٔ پیوندهای خویش‌را ازدنیا بگسلد، «خویشتن‌وگیتی راازچیزهای مادی» برهاند، خود را ازمحیط اجتماعی منفردسازد. چنانکه سپس بتواندخودرادر «وجود درونی خویش که غنی‌تر و شرافتمندانه‌تر» ازتمامی ثروتهای‌جهان است، غرقه‌سازد. نه، این گروه دستاوردهای انسان راانکار نمی کند. درپایان، فلسفهٔ آنان می‌تواند به‌چنین‌چیزی مبدل گردد:

انسان، به‌سبب توانایی‌اش به‌آن که نیروهای طبیعت را فرمانبردار مقاصد خویشتن‌خودسازد، همواره قدرتمندتر (هرچه قدرتمندتر—immer mächtiger) می گردد. اما نیز، بسبب ناتوانی وی به‌کاربست نیروی‌رو به‌رشدش درراه‌مقاصد ایجابی که زندگی را حفظ‌میکنند، همواره‌مأیوس‌تر (هرچه‌بی‌یاورتر—immer hilfloser) می گردد، او نمی‌تواند مراقبت‌نمایدکه نگذارداین‌قدرت ازهرحدو مرزی فراتر رود و تهدیدی برای تعادل معنوی، امنیت و هستی وی‌شود.

ادامه‌دارد

ترجمهٔ ناصرمؤذن

هفته نامهٔ

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

چاپ کاویان

پرویز شهریاری

نزول خوار

به‌سراغ اومی‌رفتم.

سالها بودکه همدیگررا می‌شناختیم. لیسانسیهٔ علوم‌اجتماعی بود، ولی درکلاس‌های دورهٔ اول دبیرستان، وسپس در کلاس‌های راهنمائی، ریاضیات درس میداد. شاگرد «خصوصی» هم‌داشت. آدم زحمتکشی بود. بارها پیش من‌آمده بود که تانیمه‌شب روی درس‌ها ومسأله‌ها کارکند تافردا پیش بچه‌ها شرمنده نشود. تقریبا تمام آنچه‌راکه از «فن‌معلمی» ریاضی میدانست، ازمن یادگرفته بود و به همین حساب، به‌من تاحدی به‌نظر معلم خودش نگاه میکرد. خانوادهٔ پرجمعیتی داشت ودرطول زندگی کوتاهش، بدبیاری‌های زیادی آورده بود. آخرین بدبیاری‌ها، مریض شدن همسرش بود. گویا یکی ازآن مرض‌های زنانه که‌نمی‌شد به‌هرکسی گفت. دکتر وبیمارستان وعمل جراحی وبعدهم، خوابیدن توی خانه!

من می‌دانستم که بی‌پول است. مختصری‌هم از من گرفته‌بود، ولی خرج عمل وبیمارستان، که بااین چیزها حل نمی‌شود. تازه‌بار خرج مادرپیر وچند خواهر وبرادر کوچکتر ویك پسر خوشکل‌و شیرین دوساله هم ـ که مال‌خودش بود ـ سرجایشان بود. نزدیك یکسال‌هم بود که ازشروع انقلاب می‌گذشت ودیگر از کلاس شبانه وشاگرد خصوصی‌هم خبری نبود. اوهم که کاردیگری از دستش بر نمی‌آمد. تازه، آنهاکه‌چند مرده حلاج‌اند،این روزها نمی‌توانستند کاری دست‌وپاکنند، چه‌رسد به‌اوکه بی‌دست‌وپاهم بود.

☆☆☆

وقتی‌که ازپله‌های آپارتمان کوچك محل زندگی اوبالا میرفتم، خودم راآماده کرده بودم که، ولوبه‌کمك دوستان هم‌شده، مشکل مالیش را تاحدی حل‌کنم.

مادرش، دررا به‌رویم بازکرد. ۶۵تا ۷۰ساله مینمود، ولی قاعدتاً نباید بیش‌از ۴۵ تا ۵۰ سال‌داشته باشد. این‌را ازروی سن‌و سال بچه‌هایش حدس‌می‌زنم. زنی‌قدیمی، مهربان ومهمان‌نواز است. برای بچه‌ها وتنها نوه‌اش، نقش یك‌مادر بزرك را دارد، ازآن‌مادر بزرك‌ها، که‌کم‌کم باید تنها درکتاب‌های قصهٔ بچه‌ها، پیداشان کرد. از آن مادر بزرك‌هائی‌که مثلا تکیه‌کلام ماکسیم گورکی است. هیچ‌وقت عصبانی نمی‌شود، هیچ‌چیز اورا نمی‌رنجاند، به‌هیچ‌کس بدی نمی‌کند، همهٔ سختی‌ها رابرای خودش می‌خواهد، یك‌تنه همهٔ بارکار های منزل را بدوش میکشد. تازه، قصه‌هم میگوید وباقصه‌هایش بذر امید میپاشد.

سلام کردم‌و باتعارف گرم‌او، که‌تنهامیتوانم بامحبت‌بی‌آلایش مرحوم مادرم مقایسه‌کنم، وارد اطاقی ۳/۵ در ۲/۵ شدم. این اطاق «مهمانخانه» بود.

ساعت نزدیکی های ۱۰ شب بود و ظاهراً بچه‌ها خوابیده بودند... آهان محمود آمد.

ـ سلام محمود، چطوری؛ حال خانم چطوره؛

ـ پدرم درآمد، مخصوصا ازدست این‌ناکس!

ـ چی‌شده، دربارهٔ کی حرف می‌زنی؛

ـ گیریك پاچه‌ورمالیدهٔ نزول خوار افتاده‌ام!

ـ جریان چیه؛

بدون اینکه جواب من‌را بدهد، از اطاق بیرون رفت و با یك دفترچه برگشت.

ـ بیا ببین، من این‌پول را ازکجا بیارم به‌اوبدم؛

من‌خواستم عینکم را بزنم و ببینم در صفحه دفترچه‌چی‌نوشته شده است، که او قبل‌از آن، دفتر رابست. دستش رابه دماغ‌گنده‌ای که روی صورت استخوانیش بود، نزدیك کرد وگفت،

ـ مواظب باش، مادرم نفهمد

ـ ولی من هنوز چیزی نفهمیده‌ام!

ـ همه‌اش ازدست این‌اقلیت‌های‌مذهبی می‌کشیم. این‌یکی‌که من‌گرفتارش شده‌ام، گبراست. خوش‌به‌حالت‌که تو باآنها سروکار نداری. آدم‌های خیلی بدی هستند.

ـ تو همه‌شان را می‌شناسی؛

ـ همین یکی‌کافیه، پوست از سرم‌کنده.

ـ ولی آخه...

ـ می‌دانم دوباره می‌خواهی فلسفه ببافی واز همان حرفهای قدیمی برایم بگوئی‌که آدم‌ها را از روی‌مذهبشان نمی‌توان‌شناخت، باید دید ازکدام طبقه‌اند...

ـ اگرکمی صبرکنی...

ـ نه، صبرنمی‌کنم.نمی‌خواهم‌دوباره از همان‌حرف‌ها بشنوم. تو می‌خواهی بافرضیه‌ها ونظریه‌های خودت منو قانع‌کنی. ولی من درگرفتاری علمی دست‌وپا می‌زنم. یکبارتصمیم گرفتم به‌یکی ازاین کمیته‌ها بروم وبه‌عنوان نزول‌خوار معرفیش کنم، ولی دلم نیامد. ازمن مردم آزاری برنمی‌آید...

ـ عزیزمن...

ـ نه، دوباره شروع نکن. فلسفه‌ات سرجای خودش، ولی باتلاقی‌که من درآن گیرکرده‌ام، چیز دیگری است. تو خودت را ببین، هیچوقت به‌این فکر افتادی‌که نزول‌خواری‌کنی؛ این نزول‌خوارها، همه‌اش درهمین اقلیت‌های مذهبی هستند.

رفتم دهانم را بازکنم، که بلافاصله گفت،

ـ می‌دانم. می‌خواهی بگوئی بین‌ما مسلمانان‌هم نزول‌خوار پیدا می‌شود. ولی آنها مسلمان نیستند، تظاهر به‌مسلمانی‌می‌کنند. من دیگر زیربار این‌حرف‌که خلق‌وخو وشیوهٔ زندگی هرکس به رفتار طبقاتی او مربوط است نمی‌روم. به‌خصوص‌که این‌چیزهااصلا مشکل‌را حل نمی‌کند. ازکشورهای دیگر و خیال آبادهای خودت هم برای من داستان نگو. من‌حالا در اینجا هستم و گرفتار همین مردم.

مادرش چای آورد. می‌خواست بنشیند، ولی‌محمود بااشارهٔ چشم به‌او فهماندکه بهتر است ازآنجا برود. مادر فقط‌گفت،

ـ محمودجان، این‌روزها دوباره بگیربگیر شروع شده، ترابخدا به‌ما رحم‌کن. کاری‌کن‌که اقلا ترا ازما نگیرند.

من‌گفتم،

ـ نه‌مادر، خاطرجمع باشد. ماکار سیاسی نداریم. فقط‌کمی باهم حرف می‌زنیم.

ـ آخه پسرم، همهٔ آتش‌ها ازهمین حرف‌زدن‌ها بلندمی‌شود، زبان سرخ سرسبز می‌دهد برباد.

این راکه همراه بایك‌دنیا توقع والتماس بود، گفت و از اطاق خارج شد.

محمود خواست دوباره شروع‌کندکه من پیشدستی کردم.

ـ محمود. یك‌دقیقه صبرکن من یك‌کلمه بگویم، بعدتو تا صبح حرف بزن.

ـ خوب، بنال‌ببینم!

ـ من تاحال خیال می‌کردم که تو می‌دانی، ولی حال مثل اینکه باید در دوستیت بامن‌هم تجدیدنظرکنی. نظریه‌ای درمسائل اجتماعی پیداکرده‌ای‌که طبعاً دامنگیر دوستی ماهم می‌شود.

ـ باتوچرا بدبشوم! من‌که ترا خوب می‌شناسم، اگربخواهم یك آدم پیداکنم، سراغ ترا می‌گیرم، من از دست‌گبرها وکلیمی‌ها عصبانی‌ام.

ـ خوب، پس باید ازمن‌هم عصبانی باشی!

چرا؛

ـ برای اینکه منهم‌گبر ونسل‌اندرنسل زردشتی بوده‌ام.

ـ ...

دغدغه‌برتری ایدئولوژیکی

بقیه ازصفحه ۱

میدهند.

انقلاب واقعی تلاش‌برای تحقق حاکمیت مردم است و بدین‌منظور نهادهای مناسب خود را لازم‌دارد. بنابراین‌برای جلوگیری‌ازعملیات ضد انقلابی نیروهای مرتجع و بازدارنده وبرای محو هرنوع‌ستم و نابرابری های اقتصادی ـ اجتماعی و برانداختن نظام بهره‌کشی باید هرچه بیشتر ووسیعتر به‌ایجاد نهادهایی‌پرداخت‌که ارادهٔ مردم در ابعاد مختلف وگسترده درآن متبلورگردد. خبرگان در تامین این حقوق اساسی مردم که حاکمیت واقعی‌شان را درهمهٔ شئون اقتصادی، سیاسی،فرهنگی و نظامی تضمین می‌کند، دچار تضاد های فاحش و آشکاری شده‌اند. دراین که نظام‌جمهوری اسلامی بنابر ویژگی‌های انقلاب بزرك ایران مشروعیت دارد، هیچ تردیدی نمی‌توان داشت. امااین ویژگی‌ها هیچ محملی برای‌ندیده گرفتن قانونمندی های تحولات اجتماعی درعصر ماایجاد نمی‌کند. بعکس تلفیق منطقی و درست خاص و عام همهٔ امکانات لازم ذهنی و عینی ملی و بین‌المللی‌را برای کامیابی انقلاب ایران در پهنهٔ گیتی و نمودارزش های آن فراهم می‌آورد.

مجلس خبرگان به‌عذر تامین هژمونی ایدئولوژی اسلامی در شالوده‌ریزی ساختار اجتماعی ـ اقتصادی کشورما آن را رویاروی نهادهای دموکراتیك قرار میدهد و بدین سان عرصهٔ تجلی ارادهٔ مردم رادراین نهادها تنك وحقیر می‌سازد.

تاریخ نشان داده است که‌دوام و استحکام ایدئولوژی ها بمیزان بازتاب اراده و منویات مردم در آنها بستگی دارد. اسلام راستین که‌باوعدهٔ مبارزهٔ پیگیربااستبداد، امپریالیسم و صهیونیسم در عرصهٔ مبارزات اجتماعی ما ظاهر شده و تامین حقوق واقعی اقتصادی ـ اجتماعی مستضعفان (زحمتکشان) را بشارت می‌دهد، برای اجرای شایستهٔ این وعده‌ها باید به مردم اعتمادکند آنان را به شرکت واقعی در تمشیت امور جامعه فرا بخواند و درکارها متکی به ارادهٔ توانا و بیکران آنان باشد. اما متاسفانه مجلس خبرگان به ـ تصدیق همهٔ دست‌اندرکاران اعم از تئوری‌پردازان متعهد اسلامی، دانشمندان علوم سیاسی واجتماعی آزادیخواه و روشنفکران پیشرو ازاین هدف بسی دور افتاده‌است. حاکمیت مردم چنانکه بایدوشاید درنهادهای اجتماعی یعنی درولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس شورا، شوراهای ده، شهر، شهرستان و استان، شوراهای واحدهای ملی،ادارات، کارخانجات و غیره و غیره تبلور نمی‌یابد. در تعیین اختیارات و صلاحیت‌اجرائی هریك ازاین نهادها، بسبب‌ناچیز شمردن اراده و رای مردم یاترس ازتجلی آن درجهت های‌متفاوت، قید و شرط تا به حدی است‌که دایرهٔ عمل مردم را بسیار تنك می‌کند.

خبرگان با قایل شدن حق «وتو»برای‌شورای‌نگهبان‌تصمیمات مجلس شورا را می‌تواندکان لم یکن سازد. این شورا نیز در درون خود به‌گروه‌بندی فقیهان و نافقیهان روبروست چنانکه‌رای فقیهان در بسیاری موارد تعیین‌کننده است. شوراهای واحدهای ملی خود مختاری مردمان این مناطق رادر امور فرهنگی، ملی، اداری‌بااختیارات مشخص‌اقتصادی تفسیرنمی‌کند؛ شوراهای‌ادارات و کارخانجات جنبهٔ صوری و تشریفاتی دارد زیرا تصمیمات و آراء کارمندان و کارگران‌نقش اساسی در رهبری و هدایت امور و حل مسایل ندارد. تصمیمات شوراهای ده، شهر، شهرستان واستان در قلمرو خاص هریك از نفاذ واقعی برخوردار نیست و بنابراین بلااثر می‌ماند.

بعلت وجود این تضادها و آشفتگی‌ها در درون هریك از نهادهای موصوف ازیکسو و در رابطهٔ متقابل آنها از سوی دیگر حاکمیت مردم در طرح قانون اساسی‌به‌هیچ انگاشته شده‌است. نهادهای حاکمیت در سیستم‌های مترقی باهم رابطهٔ عضوی دارندو ضرورتا باید مکمل یکدیگر باشند. از شوراهای ساده‌واحدهای تولیدی تا مجلس شورا باید ارادهٔ مردم در قلمروهای‌ویژهٔ‌خود نافذ، مؤثر و غیر قابل انتقال باشد. به هیچ عذر وبهانه‌ای‌نباید حاکمیت مردم را متزلزل‌ساخت. برداشت خبرگان نسبت به این نهادها تحت تاثیر دریافت‌فلسفی افلاطون قراردارد. افلاطون‌معتقد بودکه جامعه متشکل‌ازگزیدگان و ناگزیدگان است. چنانکه مرکز تفکر، شکم‌کانون شهوت و سینه‌ها و پاها نماینده کار و فعالیت است، هدایت و رهبری جامعه به کاست (طبقهٔ بسته) گزیدگان اختصاص دارد. منبع الهامات فکری‌جامعه گزیدگان‌اند. توده‌ها فرمانبر و بی‌اندیشه‌اند. این برداشت‌به‌هیچ‌روی‌پاسخگوی ضرورت های کنونی جامعهٔ بشری و نجمله جامعهٔ انقلابی ایران در عصر مبارزه جدی و پیگیر با امپریالیسم نیست. گمان نمی‌رود که تئوری پردازان امروزین‌اسلام مبارز و راستین‌که چون صدر اسلام منادی حقوق مستضعفان (زحمتکشان)اند، به‌این باور تن دهند و نسبت به‌نیروی آفریننده تودهٔ مردم‌که سلامت مبارزه با مظاهر طاغوتی را تضمین میکند، بی‌اعتنا باشند. آفریدن‌نهادهایی که‌ارادهٔ‌تودهٔ مردم رابه‌هیچ انگارد ویاریگر تامین رهبری ومدیریت آنها در شئون اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی نباشد بامضمون وعده‌های اسلام ضد امپریالیسم منافات دارد. تامین برتری ایدئولوژیکی از راه‌بی‌باوری به نقش توده‌ها یا تضعیف حاکمیت واقعی آنها در نهادهای شناخته شده میسر نمی‌گردد. این راه خطرناك وتفرقه‌انگیز است وزمینه را برای سربرآوردن دوبارهٔ دیکتاتوری و رخنهٔ امپریالیسم و بازگشت نظام جابرانه هموار می‌سازد.

نئوکلونیالیسم اقتصادی

بقیه ازصفحه ۳

1– World Annual Report, 1974, P.82, 1975, P.60; BI (B1]lntin de l'information Commerciale Etrangère), 17.1.1976.

2– Ibidem

3– Ibid, 1974, P.95; 1974, P.98.

4– Ibid, 1974, PP. 84, 91, 1974, P.91.

5– World Bank Annual Report, 1974, P.82; 1975, P.90; Biki, 17.I. 1976.

6– Biki, 23. lx. 1975.

7– Ibidem.

8– Finance and Developmeat, 1976, Vol. 13, NO.I, P.29.

9– Calcule d'apres International Flow of Long-Term Capital and Official Donation. 1951 – 1959, UN, 1961. pp. 2–3; Oecd. Development, 1968, Paris, 1968, PP. 225–227; Statistical Yearbcok, 1966, New York, P. 671; 1871, P. 905; Economic Survey of Asia and the Far East. 1972, Bangkok, P. 75; World Bank Annual Report. 1975, PP. 90, 97.

10– Calcule d'apres Economc Survey of Asia and the Far East. 1972, P. 76; Mirovaia Ekonomika Jmejdouna Rodnyè Otnochènia, 1872, n°3, P. 750; World Bank Annual Report, 1974, P. 76, 1975, P.90.

11– Economic Survey of Asia and the Far East, 1972, P. 71.

12– Foreign Financial Resource for Development, UN, E/AC. 54/L. 82, 27.x. 1975, p. 39.

13– Ibidem.

14– Ibid, P. 23.

15– Ibid, P. 24.

16– idid, p. 37.

17– World Bank Annual Report, 1975, p. 90: A. Maddison, Economic Progress and Policy in Developing Countries, London, 1975. p. 237.

18– Foreißn Financial Resources for Development, pp. 31, 32.

19– Multinational Corporations in World Development. ST/ECA 190,Newyork, 1975, pp, 138, 147.

20– Calculé d'aprés Les données de l'ouvrage cité, pp. 182–185.

21– P. 21.

22– Idid, pp. 71–72.

23– Calculé d'après world Bank Annual Report, 1975, p. 90.

24– La Pravda, 5. x. 1976.

درد واقعی است

بقیه ازصفحه ۱

بامسائل حاد داخلی و خارجی ، خیلی‌زود نارسایی‌ها ،کمبودها و ناهماهنگی‌ها را دراداره‌ٔ کشور برملا ساخت .

تعبیرهای متفاوتی هم‌که سخنگویان رسمی و غیررسمی قدرت از نظام اسلامی می‌دهند ، وبی شك آگاهانه یاناخودآگاه بازتاب منافع طبقاتی است ، شاید بیش از تبلیغات دشمنان انقلاب برآشوب فکری‌و تردیدعملی توده‌ها دامن زد و زندگی اقتصادی وسیاسی و اجتماعی کشور رادربی‌تکلیفی آزاردهنده و زیانبخشی فرو برد .

و چنین بودکه ازهر سو مشکلات بزرگی‌که همواره با دگرگونی‌های انقلابی ملازمه دارد ظاهر شد : غولهایی در برابر کوتوله‌ها ...

مالکیت چیست و آیا حدودی دارد ؟ سرمایه و ثروت آیا یکی است ؟ سرمایه آیا همان «کنز» است‌که نهی‌شده ، یا اساسا مفهوم تازه‌ای است‌باویژگیهای تازه ، درشرایط تازه؟ مالکیت بر وسائل تولید آیا برای سرمایهٔ خصوصی رواست یا حدودی دارد ؟ این حدود آیا ثابت است یا متغیر ،و در چه جهت ؟ استثمار، یا روشن‌ترگفته شود، بهره‌کشی سرمایه از کار آیا مجازست ، یادر مرحله کنونی باید تحت شرایطی تحمل شود تابه‌تدریج محو گردد؟ سرمایه بانکی چه نقشی دارد ، و آیا دولت اسلامی‌می‌تواندبانکدار باشد و بهره‌بانکی را به نام مصالح عمومی امت برای خود حلال بداند ؟ زمین از آن کیست ، مالك شهری یا دهقانی که روی آن کار می‌کند؟ آیاسیستم خرده‌مالکی‌بایدحفظ شود یابایدبسوی بهره‌برداری تعاونی در واحدهای بزرك رفت ؟ از هم‌اکنون یا به تدریج ، با تبلیغ و تفهیم صبورانه ؟ مشکل مسکن را نه تنها در شهرها بلکه در روستاها ، چگونه باید حل کرد ؟ آیا ، با وجود حتی یك خانوادهٔ زاغه‌نشین ، «مالکیت» می‌تواند مجوزی برای خالی ماندن خانه‌ها و آپارتمان‌ها باشد ؟ حاکمیت مردم چیست؟ آیا با ولایت فقیه‌دراصل تعارض ندارد؟ واین‌فقیه، که‌البته‌معصوم نیست‌و به گفته آقای حاج سید احمد خمینی ، فرزند امام ، اگر حتی یك دروغ بگوید از ولایت منعزل است، چگونه امکان عمل خواهد داشت و تداوم حکومت چگونه صورت خواهد گرفت؟ جانشینی فقیه معزول چه مشکلاتی به‌بارخواهد آورد ؟ آیا مردم شاهد مسابقه‌ای میان فقها برای احراز مقام ولایت خواهند بود ؟دسته‌بندی‌هایی آیا صورت نخواهدگرفت؟ کار به رویارویی و جدایی صف‌امت آیا نخواهد کشید ؟ ملت و کشور ازآن دچار پریشانی نخواهد شد؟ آزادیهای سیاسی و اجتماعی آیا ناشی از حاکمیت مردم و برابری افراد درجامعه است، یاعطیه‌ای‌است که«به‌قدرمعلوم‌ومتناسب» به‌گروههای‌درون وبیرون‌امت‌داده‌میشود؟ برابری‌زن‌ومرد چه‌معنی‌دارد؟ برابری در پیشگاه‌قانون‌وکیفراست، یابرابری‌درهمهٔ‌حقوق ووظایف؟ملیت‌های درون‌مرزهای ایران چه حقوقی دارند ؟ حاکمیت‌مردم رادر چارچوب یك کشور واحد چگونه‌بایدبا حقوق ملیت‌ها هماهنك کرد تا تمامیت ارضی و مرکزیت دولتی از آن لطمه نبیند ؟ شوراها آیا افزار عملی حکومت مردم است یا شبکه نظارت افلاطونی بر تصمیمات و اقدامات‌دولت‌مرکزی ؟ در این شوراها چه کسانی هستند ، افراد ملت یا پیروان امت ؟...

این همه و بسا مطالب دیگر تنها مسائل تئوریکی نیست که درفراغت اطاقها ودربحث مجالس مطرح شود، بلکه مستقیماً در توقف یا ادامه‌انقلاب، در شکل‌بندی و جهت‌گیری زندگی جامعه ایران پس از انقلاب ، اثر دارد و پاسخ عاجل‌می‌خواهد. سردرگمی مصادر امر وطفره و تعلل‌شان تاکنون واکنش‌های شتابزده و دردناکی را در زمینه‌های‌مختلف کارگری ، دهقانی، احزاب،مطبوعات،ملیت‌ها وغیره موجب‌گشته است. بداندیشان ملت‌وانقلاب‌ایران‌بهانه‌جویی می‌کنند. فتنه‌ازهرسو سربرداشته است . خون در گوشه و کنار کشور روان است . نداهای هشدار دهنده حتی از درون اردوگاه قدرت به‌گوش می‌رسد. درد واقعی است و درمان می‌خوهد. گفتن این‌که مشکلات کنونی تنها براثر توطئه‌پردازی امپریالیسم و دشمنان انقلاب است سهل‌گرفتن‌وشانه خالی‌کردن ازبارمسئولیت است. واقعیت دردناك این است که جنبش معجزه آسای انقلاب سراسری مردم ایران قدرت را از دست مشتی خائن سرسپرده به امپریالیسم گرفته به‌دست‌کسانی داده است‌که ـ به اقرار مکرر خودشان ـ آمادگی قبول چنین مسئولیتی رانداشته‌اند و بااین همه از سر لجاج و با تعصبی تنك افق خواسته‌اند باری بدین سنگینی را به تنهایی بردوش بکشند.و می‌بینیم ... افسوس!

انقلاب شکوهمند ایران اکنون در بن‌بست افتاده است و توده‌های میلیونی مردم در آن گیر کرده‌اند . جای برگشتن البته نیست . باید به‌پیش رفت و دیوار مشکلات را از سرراه برداشت . برای‌این کاربایدازهمهٔ‌نیروهای انقلابی ـ بدون هیچ استثناء و در برابری کامل در رای‌زنی و تصمیم‌گیری ـ مدد گرفت . و این یك شهامت روحی ،یك دید روشن ازواقعیت‌های زمانه‌می‌خواهد که‌امیدواریم تعصب‌مسلکی و مستی قدرت از ما سلب نکرده باشد. روز روز به‌هم پیوستن نیروهای ملت است.

بمناسبت سال بین‌المللی کودکان:

دفاع ازحقوق کودکان

سال ۱۹۷۹ ازجانب‌سازمان ملل متحد سال‌بین‌المللی‌کودکان اعلام شده است. این اندیشه نجیبانه ازآنجهت ابتکار شده که افکارعمومی جهان به‌مسأله بسیار مهم دنیای معاصر یعنی حمایت اززندگی و سلامت کودکان جلب شود وشرایطی برای آنها بوجود آورد که درپرتو آن بتوانند بطور هماهنك رشدیابند. درحقیقت،سال بین‌المللی کودکان به‌دفاع‌ازحقوق شهروندان خردسال کشور های سرمایه‌داری‌ودرراه رشداختصاص داردکه درآن میلیون‌ها کودك‌از نعمت دوران کودکی بی بهره‌اند و خطر مرك و تباهی جسمانی، اخلاقی وفکری آنهـارا تهدید می‌کند.



کودکان آیندهٔ جهـان‌اند. این یك‌شعار نیست، بلکه عیـن واقعیت است.جهان فردابگونه‌ای خواهد بودکه کودکان امروز آن‌را خواهند ساخت.سازمان ملل‌متحد که‌هدف‌های بشر دوستانـه‌ای را تعقیب می‌کند، خطاب بـه‌دولتها اعلام‌داشته‌است که کودکان‌برحسب شرایط مشخص ملی به حمایـت نیازدارند وآنها بایدبرنامه‌های مؤثری رابرای بهـبود شرایـط زندگی‌کودکان به‌مرحلهٔ اجرا در آورند. نه‌تنهاسازمان های‌دولتی، بلکه سازمـان های اجتمـاعی، والدین، معلمان، پزشکان وهمـهٔ آنهایی‌که کودکان رادوست‌دارند به‌مبارزه بـرای تامیـن دوران کودکی‌شادمانه‌فراخوانده‌شده‌اند.

شرایط دشوار کنونی کودکان دراکثر کشورهای درراه رشدقبل از هرچیز محصول ارثیه‌گرانبار استعماری، استثمار دیـریـن و بیرحمانهٔ اقتصادی وچپاول‌مداوم خلقهای این منطقه تـوسط نئوکلونیالیست‌هاست. البته، این وضع برحسب سمت‌گیری‌اجتماعی درهر کشور فرق‌میکند. عده‌ای‌از کشورهاکه راه غیرسرمایـه‌داری رابرگزیده‌اند، در مقیاس ممکن شرایط مساعدی رابرای رشـد و ترتیب نسل بالنده بوجودمیاورند.

سطح‌زندگی فوق‌العاده نازل بخش مهمی ازمردم دربسیاری‌از کشورهای آفریقا و آسیا مسایل بغرنجی رامطرح میسازد. بدون حل این مسایل دگرگونی‌بنیادی دروضع کودکان ناممکـن است.

طبق سرشماری ۱۹۷۱ درهند۴۶ میلیون از ۲۲۸ میلیون کودك کمترازـ۱۴سال‌درشرایط پایین‌تر ازفقر بسرمی‌برند یا درآستانهٔ فقر قـرار دارنـد. در تـرکیه ۱/۲۵۰/۰۰۰ کودك‌بی‌سرپرست وجود دارد. تنها ۱/۶ درصدآنها ازکمك دولت برخوردارند. بقیه خود بایدلقمه‌نانی برای‌خوددست وپاکنند وسرپناهی برای بیتوتهٔ شبانه فراهم‌آورند. کم‌غذایی‌یکی ازجدی‌ترین نتایج فقـر است. گرسنگی یاکم‌غذایی‌دایمی‌یکی‌از علت‌های‌واپس‌ماندگی ذهنی‌قریب ۵۰۰۰۰۰ کودك ترك و عقـب ماندگی رشدجسمانی ۶۰الی۷۰ درصدکودکان هندی است.

علی‌رغم کامیابی های معینی که‌کشورهای درراه رشد درزمینهٔ بهداشت بدست آورده‌اند، باندازهٔ کافی پزشك‌اطفال ندارند وازاین رومرك‌ومیرخردسالان‌دراین‌کشورها بالاست. بطورمتوسط‌ازهر۱۰۰۰ کـودك نـوزاد ۱۶۰ کـودك در **آفریقا** و ۱۰۰ کـودك در **آسیا** (البته‌درکشورهای‌غیرسوسیالیست) پیش از رسیدن به سن یکسالگی جان می‌سپارند. دربرخی مناطق این‌قاره ارقام هنوز بالاتر است. چنانکه این رقـم در کشورهای **جنوب شرقی‌آسیا، ۱۴۰** کودك در**ترکیه** ۱۵۰ کـودك، در **نپال** ۲۰۰ کودك است. بطورمتوسط۲۰ درصد مرك‌ومیراطفال درآسیا به کودکان‌کمتر ازیکسال اختصاص دارد.

اغلب کشورهای‌آسیاوآفریقا فاقدمؤسسات پیش‌ازآموزشگاهی هستند. مثلاتعداد شیرخوارگاهها وباغ‌کودکان در **ترکیه** مجموعـاً بالغ بر ۱۶۰۰۰ است،درصورتی که بیش از ۷میلیون‌کودك به‌آن نیاز دارند . البته در برخـی کشورها قانون مقررداشته‌است‌که کارفرمایان چنین‌مؤسساتی‌بسازند اما این‌تصمیم تنها برای‌مؤسسات بزرك صنعتی است. حتی دراین مورد نیز شیرخوارگاهها وبـاغ کودکان ساخته نمی‌شوند و زنان ناگزیرند بـرای اجرای قانون دست به مبارزه بزنند.

گسترش تـربیت یکـی از مسایلی‌است‌که‌کشورهای آسیا و آفریقا بـا حل آن بسی فاصله دارند. هر چند شبکهٔ مدارس و سایرموسسات‌آموزشی بطور قابل ملاحظه‌گسترش می‌یابد و تعداد شاگردان دردهه‌های اخیرافزایش یافته‌است، همهٔ‌کودکان موفق بـه کسب‌آموزش ابتدایی نمی‌شوند. تحصیل در **بنگلادش ، بـویان، هنك‌کنك، پاکستان، سنگاپور** ودرکشورهای دیگراجباری‌نیست حتی درجاهایی‌که‌آموزش‌متوسطه اجباری‌ورایگان است، همهٔ‌اطفال درمدرسه نیستند.

تنها در آسیا قـریـب ۸۰ میلیون‌کودك ۶ تا ۱۱ ساله‌هنوز زیر پـوشش سیستم تربیتی قرار ندارند در برخی مناطق‌آسیا و آفریقا که ازحیث اقتصادی‌بسیار عقب مانده‌اند، فقط ثلث کودکان سن‌آمـوزشگاهـی وارد مدارس ابتدایی می‌شوند. در تعدادی از کشورها که‌درصدکودکان‌مدرسه‌رو آنها بسیار بـالاست، اکثریـت کودکان امکان ندارند بیش ازیك یا دوسال تحصیل کنند.از این‌رو، طبق داده‌هـای رسمی ۷۰ درصد کودکان سیاهپوست **جمهـوری آفریقای جنوبی** پس ازدو سال تحصیل مدرسه را ترك می‌گویند وتنها ۵درصد واردمدارس‌متوسطه می‌شوند.

عللی که‌باعث‌می‌شوند کودکان به مدرسه نروند، بی‌شمارند.یکی از این علت‌ها وضع دشوار مادی خانواده‌هـاست. در این کشورها کودکان‌بجای تحصیل و کسب‌دانش مجبورند در جـتجوی کار باشند یا درمزارع وخانه به‌والدین‌شان کمك نمایند. درآمدهای‌بسیاری از خانواده‌ها بقدری پایین است که والدین نمی‌توانند هزینه‌دفتر و قلـم و کتـاب و لباس مدرسهٔ کودکانشان را تأمین نمایند.علت دیگـر دوری مـدارس از محل سکونت است (۱۵ کیلومتر و در برخی مناطق حتی بیشتر) . در **کرهٔ جنوبی** و در بسیـاری از کشورهاتنهاوالدین‌مرفه‌می‌توانند ازعهدهٔ خرج تحصیل‌فرزندانشان برآیند.

البته آموزش تنها یکی از جهات تربیت نسل بالنده است . برای رشد هماهنك ذهنی‌کودکان باید شبکهٔ کتابخانه‌ها ، انجمن‌ها وسایر مؤسسات تربیتی را توسعه داد. علاوه بر این، افکار عمومی ترقیخواهانه بسیاری از کشورها باید برای حفظ کودکان از تأثیر ناستوده‌وبدفرجام خیابان، ادبیات خلاف‌عفت‌وبرنامه‌های تلویزیون که‌نقش‌منفی‌درخصلت وتربیت‌کودکان ایفاءکرده‌وغالباً آنها رابجنایت برمی‌انگیزند، به‌مبارزه‌برخیزند.

یکی از وظایـف جدی سال بین‌المللی کودکان تشدید مبارزهٔ ارگان های دولتی و سازمان‌های اجتماعی علیه بهره‌کشی ازنیروی کارکودکان است . طبق بـرآورد ۱۹۷۹ سازمان بین‌المللی‌کار از ۵۲میلیون‌کودك‌کمتر از ۱۵سال که در جهان سرمایه‌داری، مشغول کارند، ۴۸ میلیون به کشورهای در راه رشدآسیاوآفریقااختصاص دارند (۲۸ میلیون درآسیا و۱۰ میلیون درآفریقا) دراین‌کشورها نوجوانان ۱۰ تا ۱۴ ساله‌قریب ۳۰ درصد عدهٔ زحمتکـشان را تشکیل می‌دهند. شروع‌کارعده‌ای ازآنها از سن ۶ یـا ۷ سالگی بوده است.دختران وپسران خردسال غالباً در مزارع، کشتزارهای چای، قهوه، کائوچو ونارگیل ودر قنادی‌ها و کارگاههای تنباکوکار می‌کنند. دختران‌کوچك‌به‌کارهای ظریفی‌که ازدست نوجوانان‌ساخته نیست‌اشتغال‌دارند،ازجانب‌صاحبان کارگاههای‌قالیبافی بشدت‌استثمار می‌شوند. حتی در کشورهایی که قانون استفاده ازنیروی‌کارکودکان رامنع‌کرده است، کودکان اغلب‌در روز۱۰ ساعت‌وبیشتر کارمی‌کنند. دربرخی شاخه‌های تولید وقلمرو خدمات، کارفرمایان‌ترجیح‌می‌دهند بجای نوجـوانان از نیروی‌کار خردسالان استفاده کننـد تا در مقایسه با زنان‌مزدکمتری‌به‌آنان بدهند.

مبارزه در راه خـوشبختی کودکان‌ازمبارزهٔ خلقهای‌ستمدیده علیه نژادپرستی، آپارتاید ونژاد کشی جدایی نـاپذیر است . همه می‌دانندکه قربانیان‌آپارتاید در جمهوری‌آفریقای‌جنوبی، کشوری که نـژادپرستان سفید آن را به اردوگاه متمرکزعلیه اهالی‌بومی بدل‌کرده‌اند، نه‌تنها بزرك‌سالان‌بلکه کودکان نیزدر محیط‌ترورووحشت بسر می‌برنـد . عده زیادی از آنان در اثر گرسنگی ، بیماری و گلوله‌ها از پـای در مـی‌آیند. مقامات اسراییلی در حق اهالی سرزمین‌های‌اشغالی‌اعراب،منجمله کودکان دست به سیاست نژادکشی زده‌اند.



سعادت کودکان مسأله‌پیچیده‌ای راتشکیل می‌دهد. حل این‌مسأله درمقیاس‌وسیعی به‌شرایط‌اقتصادی، اجتماعی وسیاسی مـربوط است. نخستین گام درجهت حل‌این‌مسأله تأمین‌آزادی واستقلال تام‌کشورو رهایی از هر نـوع وابستگی به تقسیم‌کار بین‌المللی سرمایه‌داری است. کشورهایی‌که خود را ازیوغ نفوذ امپـریـالیسم وانحصارات چپاولگر جهانـی‌آزاد می‌سازند برای‌حل‌مشکلات اجتماعی‌منجمله حل اساسی مسأله‌کودکان باید از تجارب کشورهای‌پیشرو الهام‌گیرند.